



فهرست مطالب

- ۲..... در حاشیه گفتگوی «عباس عراقچی»، وزیر امور خارجه، با جواد موگویی
حملات نظامی تجاوزکارانه آمریکا علیه ایران بی‌سرانجام است،
- ۳..... بازهم با شکست روبرو خواهد شد
نشست گروه هفت، چابلوسی و خوش خدمتی اتحادیه اروپا به آمریکا
- ۴..... و تشدید تحریم‌های اقتصادی علیه ایران
- ۶..... افزارهای جاسوسی دولتی و هوش مصنوعی
- ۸..... اهمیت محاصره باب‌المندب در شرایط تشدید بحران
- ۹..... وطن دوستی یا کینه‌فروشی؟
- ۱۰..... صدای فقر در ایران و مطالبات مردم
- ۱۱..... در جبهه نبرد طبقاتی (مروری بر اخبار و گزارشات کارگری تیر ماه ۱۴۰۵)
- ۱۴..... یک یادآوری تاریخی به مناسبت هفتادوششمین سالگرد آغاز جنگ تجاوزکارانه به کره
- ۱۵..... تجمع یهودیان ضد صهیونیست در مقابل سفارت رژیم صهیونیستی اسرائیل در استکهلم
- ۱۶..... ایران: تفاهم‌نامه در معرض امپریالیسم آمریکا
- ۱۸..... بیانیه حزب گرایش دموکراتیک مراکش = دفتر سیاسی
- ۱۹..... آنان که با رأی زندگی می‌کنند و با تاج رؤیا می‌بافند
- ۲۰..... ادبیات مارکسیستی به زبان ساده
- ۲۲..... هولوکاست فلسطینی، جهان «متمدن غرب» را معذب نمی‌کند!
- ۲۳..... گشت و گذاری در فیسبوک. پاسخ به یک پرسش
- ۲۴..... پاسخ به یک پرسش در شبکه تلگرام



درحاشیه گفتگوی «عباس عراقچی»، وزیر امور خارجه، با جواد موگویی

گفتگوی اخیر «عباس عراقچی»، وزیر امور خارجه، با جواد موگویی طوفانی از واکنش‌ها را در فضای رسانه‌ای به پا کرده است. مخالفان مذاکره با نقد همه‌جانبه‌ی مواضع وزیر، عملکرد او را به زیر کشیده‌اند و در مقابل، حامیان دیپلماسی کوشیده‌اند رویکرد وی را نگاهی منطقی و واقع‌بینانه به گزاره‌های جنگ و صلح تصویر کنند. با این حال، ژرفای گفتگو و سناریوی غیرچالشی آن، این گمانه را در میان منتقدان تقویت کرده که این برنامه صرفاً پروژه‌ای سفارشی برای بازسازی چهره‌ی متزلزل عراقچی پس از چند دور مذاکره‌ی ناکام و سوال‌برانگیز با طرف آمریکایی بوده است.

حواشی مربوط به افشای اسناد طبقه‌بندی‌شده توسط موگویی نیز موج دیگری ساخت؛ حواشی‌ای که وی کوشید با «سوخته خواندن» آن اطلاعات و ارجاع به افشاگری‌های پیشین رسانه‌های اسرائیلی، از زیر بار آن شانه خالی کند. اما از حواشی که بگذریم، پاشنه آشیل مهلک این گفتگو، خودباختگی تحلیلی تیم مذاکره‌کننده و شخص وزیر در برابر توانمندی‌های نظامی و ژئوپلیتیک کشور است؛ قدرتی که نه بر روی کاغذ، بلکه در آزمون عمل و در میانه کارزار اخیر به اثبات رسید. عراقچی بارها به این مغالطه متوسل می‌شود که: «اگر کسی قادر به شکست قطعی و کامل آمریکا و اسرائیل است، ما هم از او

حمایت می‌کنیم!» او با این عبارت می‌کوشد این باور نادرست را جا بیندازد که: «چون نیروهای مسلح ایران قادر نیستند ارتش ایالات متحده و اسرائیل را چنان زمین‌گیر کنند که در معاهده‌ای رسمی تسلیم‌نامه امضا کنند، پس هیچ چاره‌ای جز خضوع در برابر میز مذاکره وجود ندارد». اینجاست که باید پرسید: آیا تنها بدیل «عدم شکست مطلق دشمن»، زانو زدن پای میز دیپلماسی است؟ پاسخ به این پرسش، عیار ادعای آقای وزیر را عریان می‌کند. فارغ از طرد یا قبول مذاکره به‌عنوان یک ابزار، آنچه اصالت دارد «دستاوردهای عینی میدان» است. نیروی نظامی ایران ثابت کرده که برای تحقق اهداف استراتژیک - از ضربات کوبنده موشکی تا انسداد شریان‌های حیاتی نظیر تنگه هرمز - چنان اقتداری دارد که می‌تواند ماشین جنگی دشمن را مهار کند. این حقیقت در «جنگ چهل‌روزه» به چشم دیده شد؛ روزهایی که دشمن علی‌رغم بلوف‌های سنگین مبنی بر انهدام زیرساخت‌ها، از تحقق یک اقدام تعیین‌کننده عاجز ماند. شاید کسانی بلافاصله ضربات دشمن به برخی صنایع فولاد یا پتروشیمی را گواه بیاورند؛ اما یادمان نرفته که پاسخ قاطع نیروهای مسلح در هدف قرار دادن زیرساخت‌های کشورهای عربی حامی تجاوز، متجاوز را ناچار به عقب‌نشینی و توقف شرارت کرد.

حقیقت روشن است: دیپلماسی شایسته، صرفاً ابزاری برای تثبیت فتح‌الفتوح میدان است. تنها دیپلماتی شایستگی ایستادن در کنار رزمندگان را دارد که بتواند دستاوردهای این خاکریز را حفظ کند. وگرنه هر دلال و کاسب‌کار خرده‌پایی نیز می‌تواند با تزریق دلسردی به مردم حاضر در صحنه و سر دادن این نغمه‌ی شوم که «ما توان پیروزی بر ابرقدرت‌ها را نداریم»،



حملات نظامی تجاوزکارانه آمریکا علیه ایران بی سرانجام است، بازهم با شکست روبرو خواهد شد

امپریالیسم جنایتکار آمریکا هنوز از جام جهانی فوتبال، جایی که تیم ملی فوتبال ایران با برخوردی بی سابقه تبعیض آمیز و برخلاف تمام قوانین بین المللی روبه رو شد، هنوز حذف نشده بود که بار دیگر آمریکا بمباران ایران را از سر گرفت. آمریکا به رغم همه مداخلات غیراخلاقی از جام جهانی فوتبال که در خاک خود برگزار شد، کنار رفت، که «دونالد ترامپ» بار دیگر جنگ علیه ایران را تشدید کرد و تنها در هفته گذشته صدها حمله هوایی علیه ایران انجام داد. اما این مهم ترین رویدادی نبود که در فاصله ای بیش از ده هزار کیلومتر از سیاتل، جایی که بلژیک هفته گذشته آمریکا را با نتیجه ۴ بر ۱ درهم کوبید و مایه خوشحالی میلیون ها مردم در سراسر جهان شد. همه عالم فهمیدند «ترامپ» مستقیماً برای به تعویق انداختن محرومیت مهاجم تیم آمریکا، بالوگان، به فیفا فشار آورده بود تا شانس آمریکا افزایش یابد. همزمان در ایران، مراسم بزرگداشت رهبر ج.ا، آیت الله علی خامنه ای، با شش روز عزای عمومی از سوم تا نهم ژوئیه برگزار شد. به گفته آمار رسمی ایران و خبرگزاری های خارجی، این مراسم یکی از بزرگ ترین تشییع جنازه های تاریخ بود و بین ۳۰ تا ۴۰ میلیون نفر در آن شرکت کردند. حضور گسترده مردم در خیابان ها نشان داد که تحلیل سیاستمداران نفوشتیست در آمریکا و اروپا مبنی بر عدم پایگاه اجتماعی و سقوط قریب الوقوع نظام ج.ا نادرست بوده و هیاهوی رسانه های فارسی زبان «ایران اینترنشنال» و امثالهم

دستاوردهای گران بهای فرزندان این مرزوبوم را به ثمنی بخس معامله کند. مقاومت دلاورانه نیروهای مسلح در جنگ اخیر - که با خون پاک شهدای والامقام، از فرماندهان تا سربازان و نیروهای مردمی آبیاری شد - افسانه ای شکست ناپذیری امپریالیسم را در هم شکست و همچون اسطوره های کهن، روح شجاعت و امید را در جان ملت دمید. ملتی هوشیار که بیش از چهار ماه است سنگر خیابان را خالی نکرده؛ چراکه خوب می داند ترک خیابان، همان قطعه ای گمشده ای است که دشمن برای تکمیل پازل تجاوز خود به آن نیاز دارد. چنین ملتی که نیروهای نظامی اش حماسه های بی نظیر می آفرینند و مردمش جبهه ی پشت پشتیبانی را سنگربندی کرده اند، شایسته ی معامله و انفعال نیستند. این، صدای فروپاشی امپریالیسم است؛ یا به بیان شیواتر: «هر آنچه سخت و استوار می نماید، رو به فرو ریختن است». افسوس که شنیدن این صدا برای گوش ها و قلب های نا آگاه ممکن نیست. آقای وزیر در این گفتگو نه در قامت نماینده این ملت برخاسته، بلکه در نقش راوی مویه های خویش نزد «ویتکاف» (نماینده آمریکا) ظاهر شد؛ مویه هایی که پرده از تهدید جانی تیم ایرانی برداشت. مذاکره ای که زیر سایه ی شمشیر تهدید شکل بگیرد، سرانجامی جز تسلیم ندارد. این همان الگوی موسوم به «چمن زنی» است؛ استراتژی خبیثانه ای که می گوید هر مسئولی که تسلیم نشود باید ترور شود تا نهایتاً افرادی دست آموز بر اریکه قدرت بنشینند. در چنین نبرد بی رحمانه ای، دیپلماسی کشور نیازمند سکنداری است که شجاعت «جان بر سر دست نهادن» را داشته باشد؛ دقیقاً همان گونه که رزمندگان و مردم در میدان دارند. آقای وزیر! این جامه بر قامت شما زار می زند! ملت برخاسته هرگز کالای تسلیم را با رنگ و لعاب پیروزی از شما نخواهد خرید. اورانیوم غنی شده، حق مسلم فناوری هسته ای و توان موشکی ایران خط قرمز ملت است و هرگونه چانه زنی بر سر حقوق بدیهی کشور، مذموم و ناپذیرفتنی است. پذیرش سیادت آمریکا به بهانه ی «احتیاط در برابر ابر قدرت» و «عقلانیت دیپلماتیک»، آن هم در شرایطی که اکثریت جامعه و نیروهای مسلح خواهان ایستادگی در برابر زیاده خواهی های دشمن هستند، هیچ توجیهی ندارد.

آقای وزیر، جامه نبرد بر تن کنید؛ که عرصه دیپلماسی امروز، خود میدان رزم است:

مبارک باد آن جامه که اندر رزم پوشندش
گوارا باد آن باده که اندر فتح نوشندش *



نشست گروه هفت، چاپلوسی و خوش خدمتی اتحادیه اروپا به آمریکا و تشدید تحریم‌های اقتصادی علیه ایران

مسئولان سیاسی کشورهای اروپایی بزدلانه و بی‌پرده از آمریکا و دولت ترامپ تمجید و چاپلوسی می‌کنند. این چاپلوسی به اشکال مختلف و گاه بسیار خفت‌بار بروز می‌یابد. «حقوق بشر» اغلب به عنوان پایه و اساس همکاری میان کشورهای اتحادیه اروپا معرفی می‌شود. اما در عمل، این شعارها بیش‌تر به عباراتی توخالی و بی‌تعهد شباهت دارند که هر زمان لازم باشد برای مشروعیت بخشیدن به «دموکراسی لیبرال غربی» و تقویت تصور نخبگان از برتری خود به کار گرفته می‌شوند. در آخرین نشست کشورهای گروه هفت (G7) در ۱۵ ژوئن، «اورزولا فون در لاین» تأکید کرد که تحریم‌های ایران باید همچنان برقرار بماند و منابع بیش‌تری نیز برای ادامه جنگ اوکراین (به تعبیر نویسنده، جنگی که تحت هدایت ناتو علیه روسیه جریان دارد) اختصاص یابد. در مقابل، رهبران اتحادیه اروپا مانند «فون در لاین» هیچ علاقه‌ای به اعمال تحریم یا اقدامات مشابه علیه اسرائیل نشان نداده‌اند. دبیرکل ناتو، «مارک روتته»، نیز یکی دیگر از سیاستمداران اروپایی است که با رفتار بسیار مطیعانه خود در برابر آمریکا و رئیس‌جمهور کنونی آن جلب توجه کرده است. او در

و جنگال مشتی فریب‌خورده و خودفروخته سلطنت‌طلب در خیابان‌های فرنگ محلی از اعراب نداشته است. اینکه هر نظر سیاسی در مورد ماهیت حکومت داشته باشیم، اما این مراسم همچنین به عنوان اعتراضی گسترده علیه اقدامات جنگی و تجاوزکارانه آمریکا قابل تبیین است. با توسل به تحلیل‌های سطحی و تئوری «پخش کردن ساندویچ» بین مردم نمی‌توان چنین بسیج میلیونی را در داخل و کشورهای جهان تحلیل کرد و به نتیجه منطقی رسید. در همان روزی که مراسم تشییع برگزار شد، امپریالیسم آمریکا بار دیگر ایران را بمباران کرد و از جمله پل‌های راه‌آهن و دیگر زیرساخت‌ها را هدف قرار داد. این حملات ادامه یافته است و فرماندهی مرکزی ارتش آمریکا (ستتکام) اعلام کرد که طی سه روز گذشته بیش از ۳۰۰ هدف را در ایران بمباران کرده است.

این حملات وحشیانه هم‌زمان با آن صورت می‌گیرد که ایران به کشتی‌هایی در تنگه هرمز که قصد عبور از این مسیر را داشتند به درستی حمله کرده است. پایگاه‌های نظامی آمریکا در کویت، بحرین و اردن ... مورد حملات موشکی ایران قرار گرفته است.

«ترامپ» جنتیکار و دروغ‌گو اکنون مدعی است که آمریکا کنترل تنگه هرمز را در دست دارد؛ تنگه‌ای که به گفته او تا پیش از آغاز جنگ در ماه فوریه کاملاً باز بود. او در شبکه اجتماعی نوشت که آمریکا به عنوان «نگهبان تنگه هرمز» شناخته خواهد شد. «ترامپ» همچنین روز دوشنبه اعلام کرد که از کشتی‌هایی که اجازه عبور از تنگه را دریافت می‌کنند، ۲۰ درصد عوارض دریافت خواهد شد. او همچنین خواستار آن شد که کشورهایی که به ادعای وی آمریکا از آنها «بسیار مؤثر» دفاع کرده است، از جمله اسرائیل، عربستان سعودی، قطر و امارات متحده عربی، هزینه این حمایت را بپردازند. وی در گفت‌وگو با خبرنگاران در کاخ سفید گفت: «من می‌خواهم جبران هزینه‌ها را دریافت کنم، زیرا ما از منطقه‌ای بسیار ثروتمند در جهان دفاع می‌کنیم».

در پایان هفته نیز «ترامپ» به‌طور رسمی کنگره آمریکا را در جریان قرار داد که ایالات متحده در حال جنگ با ایران است. بر اساس این اقدام، کاخ سفید بار دیگر تا ۶۰ روز اختیار خواهد داشت بدون نیاز به تصویب کنگره، عملیات نظامی علیه ایران را ادامه دهد. اما آیا آمریکا با همه این دروغ و جنایتکاری و نقض قوانین بین‌المللی موفق خواهد گشت حرفش را به کرسی بنشاند و از این مخمصه خود را رها سازد؟

در صورتی که ایران درس‌های لازم را از اشتباهات اخیرش در مذاکرات بی‌حاصل بگیرد و به مردم تکیه کند، پیروز میدان خواهد بود.

افزایش قیمت نفت در جهان از هم اکنون در نتیجه درگیری‌های اخیر بین ایران و آمریکا زنگ خطر بحران انرژی را مجدداً به صدا درآورده است.*

نظرسنجی همچنین نشان می‌دهد که انتقاد از شرایط هرچه سرکوب‌گرانه‌تر در آمریکا رو به افزایش است. این انتقادات هم سیاست مهاجرتی آمریکا و هم وضعیت کلی احترام به حقوق و آزادی‌های اساسی را دربرمی‌گیرد.

در میان همه شرکت‌کنندگان، ۵۶ درصد معتقد بودند که حقوق و آزادی‌های اساسی در آمریکا رعایت نمی‌شود و ۷۲ درصد از سیاست‌های سختگیرانه‌تر مهاجرتی به شدت انتقاد داشتند. در میان پاسخ‌دهندگان سوئدی، این ارقام به ترتیب ۷۳ درصد و ۸۷ درصد بود. بنابراین، انتقاد از آمریکا گسترده است. این انتقاد صرفاً به بی‌اعتمادی نسبت به «دونالد ترامپ» محدود نمی‌شود، بلکه انتقادی عمیق‌تر نسبت به روند تحولات اجتماعی در آمریکا و عملکرد این کشور در عرصه بین‌المللی است.

در سوئد، سیاستمداران مسئول همچنان بر اهمیت باقی ماندن آمریکا به عنوان ضامن یک ناتوی قدرتمند و امنیت اروپا تأکید می‌کنند. برای نمونه، «پل یونسون»، وزیر دفاع سوئد، در روزنامه «داگنز نیهر» از اینکه سوئد در نشست ویژه‌ای که از سوی دولت آمریکا و تنها با حضور «کشورهای محبوب ترامپ» برگزار شده بود، شرکت داشت، ابراز خرسندی کرد. منظور از این کشورها، دولت‌هایی است که بیش از دیگران خواهان افزایش هزینه‌های نظامی و اتخاذ مواضع تندتر علیه روسیه بوده‌اند. با وجود تبلیغات گسترده جنگ‌طلبانه، فضای رسانه‌ای یکدست و سیاست‌های مبتنی بر ایجاد ترس، ظاهراً نمی‌توان مردم را تا هر اندازه‌ای فریب داد. هیچ حمایت مردمی برای وابستگی بیشتر به آمریکا و گسترش نظامی‌گری وجود ندارد.

فرخنده باد ششمین کنگره پیروزمند حزب کار ایران (توفان)

کنگره ششم حزب، کنگره‌ای موفق در مبارزه
برای پاکیزگی مارکسیسم - لنینیسم، تقویت جنبش
کمونیستی در عرصه ملی و بین‌المللی

دیدار با «دونالد ترامپ» در ۲۴ ژوئن، حتی ناخواسته نکته‌ای را فاش کرد. کشورهایی مانند ایتالیا و بریتانیا انکار کرده‌اند که اجازه داده‌اند ارتش آمریکا از پایگاه‌هایشان برای اعزام جنگنده و بمباران اهدافی در ایران استفاده کند. اما «روته» گفت که «کشوری پس از کشور دیگر و متحدی پس از متحد دیگر، پایگاه‌های خود را برای عملیات «خشم حماسی» در اختیار گذاشته‌اند». او همچنین اظهار داشت: «موارد معدودی بوده که شما [یعنی ترامپ] ناراضی بوده‌اید، اما در مجموع، متحدان اروپایی‌تان از شما حمایت کرده‌اند.» «روته» به‌طور تقریبی برآورد کرد که بین ۴۰۰۰ تا ۵۰۰۰ مأموریت جنگنده‌های بمب‌افکن علیه اهدافی در ایران از پایگاه‌های کشورهای اروپایی عضو ناتو انجام شده است. او همچنین گفت که افزایش تسلیحات و نظامی‌گری در اروپا به سود شرکت‌های اسلحه‌سازی آمریکایی است.

نظامی‌گری در اروپا برای آمریکا شغل ایجاد می‌کند، در حالی که هم‌زمان موجب کاهش رفاه کارگران اروپایی می‌شود؛ موضوعی که رهبران اتحادیه اروپا و ناتو از آن استقبال می‌کنند. در این زمینه، نتایج یک نظرسنجی گسترده درباره نگرش مردم ۳۶ کشور از جمله سوئد نسبت به آمریکا و رهبری سیاسی آن، که در ۲۳ ژوئن توسط مرکز پژوهشی «پیو» منتشر شد، جالب توجه است. این پژوهش بر پایه مصاحبه با ۴۲۰۱۵۱ نفر که به‌طور تصادفی از کشورهای شرکت‌کننده انتخاب شده بودند، انجام شده است. نتایج این نظرسنجی به‌روشنی نشان می‌دهد که اعتماد به آمریکا کاهش یافته و نگاه مردم به نقش این کشور منفی‌تر شده است. شاید برخی سیاستمداران اتحادیه اروپا از این نتیجه بگیرند که آمریکا دیگر به‌عنوان ضامن امنیت اروپا در برابر تهدید فزاینده روسیه تلقی نمی‌شود، اما نویسنده این برداشت را نادرست می‌داند. یکی از پرسش‌های این نظرسنجی درباره نقش آمریکا در صلح و امنیت جهانی بود؛ اینکه آیا آمریکا به ایجاد شرایط بهتر برای صلح و ثبات کمک می‌کند یا نه. در میان همه پاسخ‌دهندگان، ۶۳ درصد معتقد بودند که آمریکا به بهبود صلح و امنیت جهانی کمکی نمی‌کند. در سوئد، ۷۷ درصد بر این باور بودند که آمریکا تأثیر منفی بر صلح و امنیت جهان دارد.

تنها ۲۲ درصد از شرکت‌کنندگان از مداخله آمریکا در ونزوئلا و ۲۰ درصد از مداخله این کشور در ایران حمایت کردند. یعنی حدود ۸۰ درصد این مداخلات را اشتباه دانسته‌اند. در سوئد - این سوگلی اروپا - نیز ۸۶ درصد از پاسخ‌دهندگان با حملات آمریکا علیه ونزوئلا و ایران مخالفت کرده‌اند. این



افزارهای جاسوسی دولتی و هوش مصنوعی

اعطای اختیارات جدید به پلیس آلمان

دولت در حال تجهیز پلیس این کشور به ابزارهای جدیدی است که شامل استفاده از نرم افزارهای هوش مصنوعی برای جاسوسی می شود. این موضوعی است که آشکارا برای وزیر کشور «الکساندر دوبریندت» اهمیت ویژه ای پیدا کرده است. او در ماه مه سال گذشته، تنها یک هفته پس از آغاز به کارش، به عنوان وزیر کشور، اولویت های کاری بغایت ارتجاعی خود را در پارلمان آلمان (بوندستاگ) تشریح کرد و گفت: «ما ابزارهای پلیس و سرویس های اطلاعاتی را به شکل قابل توجهی گسترش خواهیم داد» (!! منظور «دوبریندت» از این سخن، در واقع همان چیزی بود که نیروهای پلیس و نهادهای اطلاعاتی سال ها با جدیت خواستار آن بودند: اختیارات بیش تر، فناوری پیشرفته تر و - بیش از همه - قابلیت های دیجیتال بیش تر. یکی از مقامات پلیس فدرال در آن زمان خاطرنشان کرد که «این نهادها عملاً طوری فعالیت می کردند که گویی هنوز هنوز مشغول بررسی دفترچه های خاطرات کاغذی هستند، حال آنکه در واقع با حجم عظیمی از داده ها سروکار داشتند!» دیدگاه غالب این بود که بدون ابزارهای جدید، مقابله با جرائمی که به سرعت در حال تحول بودند، تقریباً غیرممکن خواهد بود. با در نظر گرفتن این شرایط، آن روز نقطه عطفی در سیاست امنیتی آلمان محسوب می شد: پس از ماه ها مذاکره، پارلمان این کشور اصلاحیه «قانون پلیس فدرال» را تصویب کرد؛ قانونی که وظایف و جایگاه حقوقی این نیرو را تعیین می کند.

چارچوب قانونی پیشین به سال ۱۹۹۴ بازمی گشت - زمانی که نه خبری از گروه های چت بود و نه شبکه های اجتماعی. در بیانیه آمده است: «هدف این است که بیش از ۵۰ هزار افسر پلیس فدرال به اختیاراتی مدرن مجهز شوند که متناسب با سطح کنونی تهدیدها باشد». جالب اینجاست که مشابه این پیشنهاد در دولت ائتلافی قبلی رد شده بود. این طرح از برخی جنبه ها بسیار گسترده و بنیادین است. قرار است در آینده، پلیس فدرال مجاز باشد که برای افرادی که ملزم به ترک کشور هستند، اما وضعیت «اقامت با مجوز موقت» را ندارند، مستقیماً درخواست بازداشت پیش از اخراج ارائه دهد؛ از پهنادهای اختصاصی خود برای نظارت و شناسایی استفاده کند؛ علیه پهنادهایی که تهدیدآمیز هستند اقدامات عملی انجام دهد؛ و در مناطقی که حمل سلاح و چاقو ممنوع است، به بازرسی پرداخته و وارد عمل شود! هم زمان، قرار است اختیارات پلیس آلمان در زمینه تحقیقات دیجیتال به طور چشمگیری گسترش یابد. برای نمونه، استفاده از نرم افزارهای نظارتی دولتی - که اغلب «ترویاهای دولتی» (Staatstrojan) نامیده می شوند برای «نظارت بر ارتباطات از مبدأ» در دستور کار قرار گرفته است!

«ترویاهای دولتی، که به عنوان ابزارهای هک قانونی یا نیز شناخته می شوند، بدافزارهای جاسوسی فوق پیشرفته ای هستند که توسط سازمان های اطلاعاتی و پلیسی برای ردیابی مشکوکان و نظارت بر تلفن ها یا رایانه ها طراحی می شوند». این فناوری امکان خواندن مستقیم پیام های رمزگذاری شده را در دستگاه های افراد مورد نظر، چه پیش از رمزگذاری و چه پس از رمزگشایی، فراهم می کند. این در حالی است که ائتلاف موسوم به «چراغ راهنما» (ائتلاف دولت قبلی) پیش تر چنین اقداماتی را به طور قاطع رد کرده بود!! علاوه بر این، اختیارات گسترده ای به این نهاد اعطا می شود تا به شناسایی و مکان یابی سیم کارت ها و دستگاه ها، و همچنین گردآوری

داده‌های مربوط به مشترکین، میزان استفاده و ترافیک شبکه بردارد. و به این ترتیب «قانونا» گوشی‌های همراه کلیه شهروندان و مسایل خصوص آنها تحت نظارت و کنترل پلیس قرار می‌گیرد.

دولت کنونی تأکید دارد که این اقدام، چارچوب قانونی را با الزامات تعیین‌شده از سوی دادگاه قانون اساسی فدرال همسو می‌کند!! در صورتی که این قانون توجیه‌گر یک حکومت پلیسی محض است و بس. به همین دلیل مخالفین، این تدابیر جدید را نقض حقوق بنیادین قانون اساسی این کشور می‌دانند.

یکی از موارد به غایت ارتجاعی‌تر و بحث‌برانگیزتر، اصلاحیه‌ای است که در آخرین لحظات توسط احزاب حاکم ارائه شده و در پیش‌نویس قانون با عنوان «بخش ۳۱-ب گنجانده شده است. این ماده، مبنای قانونی را برای آنچه «تشخیص بیومتریک بلادرنگ» نامیده می‌شود، فراهم می‌آورد. در عمل، این بدان معناست که زین پس پلیس آلمان مجاز خواهد بود اولاً دوربین‌های بی‌شماری در فرودگاه‌ها، ایستگاه‌های راه‌آهن، ادارات، بیمارستان‌ها، بانک‌ها، ایستگاه‌های مترو، نقاط مرزی و... نصب نماید، ثانیاً تصاویر زنده دوربین‌ها را با استفاده از هوش مصنوعی به‌طور خودکار تحلیل کرده و با داده‌های بیومتریک، افراد را تحت تعقیب قرار دهد. طبیعتاً دامنه استفاده از هوش مصنوعی فراتر از این موارد خواهد بود. قانون جدید پلیس آلمان همچنین زمینه را برای «تشخیص خودکار تهدیدها» هموار می‌کند؛ فرآیندی که شامل تحلیل و ارزیابی دیجیتالی الگوهای خاص حرکتی و اشیاء است.

«اشتفانی هوبیگ»، وزیر دادگستری آلمان بر وجود «سازوکارهای حفاظتی» قانونی تأکید می‌کند. دولت نماینده امپریالیسم آلمان تأکید دارد که «این روش‌ها تنها در موارد خاص و با الزام اکید به داشتن حکم قضایی به کار گرفته خواهند شد»!! سخنگوی فراکسیون حزب سوسیال دمکرات (SPD) در پارلمان برای توجیه این قانون ضد‌مردمی گفت: «با این حال، «اشتفانی هوبیگ»، وزیر دادگستری ایالتی (از حزب سوسیال دمکرات، تأکید کرد که این امر به هیچ وجه به معنای واگذاری تحقیقات جنایی به ابزارهای هوش مصنوعی نیست!! غافل از اینکه اظهارات افراد، قانون نیستند، بلکه قانون ارتجاعی تفتیش عقاید جدید ملاک است که خود گویای همه چیز است. او در ماه آوریل با اشاره به «چارچوب‌های حفاظتی قانونی» گفته بود: «چنین کاری سهل‌انگاری خواهد بود»!! خود وزیر دادگستری نیز عوام‌فریبانه اظهار داشت که «تصمیم‌گیری در جریان دادرسی‌های کیفری همواره بر عهده انسان‌ها خواهد بود، نه عامل‌های هوش مصنوعی»!! در صورتی که طرح جدید وزیر دادگستری ساز دیگری می‌نوازد! این طرح، قانوناً از هوش مصنوعی برای تفتیش عقاید و تمهیدات لازم جهت صدور احکام ضد‌مردمی

آگاهانه و عامدانه بهره می‌گیرد.

سازمان «الگوریتم‌واچ»، مستقر در برلین، که تأثیر فرآیندی هوش مصنوعی را بررسی می‌کند، با توجه به این تغییرات، نسبت به «احتمال پایان حریم خصوصی افراد» هشدار می‌دهد. «ماتیاس اشپیل کامپ»، مدیر اجرایی سازمان مذکور، معتقد است که: «این قوانین منجر به افزایش نظارت بر تقریباً همه افراد جامعه و همچنین شناسایی و پیگرد قضایی آنان خواهد شد». او می‌افزاید: «با این حال، دولت فدرال در مورد دامنه واقعی و پیامدهای حقیقی این اقدامات برای افراد، که حتی ارتباطی با جرایم ندارند، سکوت کرده و عمداً افکار عمومی را گمراه می‌کند». علاوه بر این درباره نظارت دائمی، همکار او، «پیا زومبتسکی»، هشدار داده و می‌افزاید که تدابیر نظارتی برنامه‌ریزی‌شده، شرایط را برای پایش فراگیر همه افراد در فضاهای عمومی فراهم خواهد کرد. او نگران است که این اقدامات تأثیری بازدارنده (و ارباب‌آمیز) داشته باشد که فراتر از حوزه پیشگیری از جرم عمل کند: «زومبتسکی» می‌گوید: «تهدید دائمی نظارت، افراد را از فعالیت‌های سیاسی یا حتی پیگیری برخی اقدامات خاص، مانند دریافت مشاوره برای سقط جنین، باز می‌دارد!» او ادامه می‌دهد: «این اقدامات نامتناسب هستند، زیرا به‌طور بالقوه میلیون‌ها نفر را که هیچ‌گونه ارتباطی با جرایم کیفری ندارند، تحت کنترل قرار می‌دهند». همچنین این قانونی است که بیش از آنکه ابهامات حقوقی را برطرف کند، بر آن‌ها می‌افزاید. «میهایلیچ» افزود: «به‌ویژه نظارت لحظه‌ای، مصداق بارز نقض عمیق حقوق بنیادین شهروندان است». او تأکید کرد: «به نظر ما، بسیار جای تردید دارد که این مقررات در صورت بررسی، در انطباق با قانون اساسی باشد». او همچنین نگران است که نظارت بیومتریک بالقوه دائمی، بتواند مانع از اعمال آزادانه حقوق بنیادین - مانند آزادی بیان و آزادی اجتماعات - شود. و وزیر کشور دقیقاً چنین اهدافی را دنبال می‌کند.

«میهایلیچ» استدلال کرد که «اگرچه وجود دولتی قانون‌مدار و مقتدر در زمان بروز چالش‌های امنیتی ضروری است، اما هیچ نیازی به تضعیف آزادی‌های مدنی، بدون دستیابی به دستاورد امنیتی اثبات‌شده وجود ندارد».

به دیده‌ی ما آما، نه تنها تضعیف بلکه حذف آزادی‌ها هدف اصلی دولت ائتلافی فعلی آلمان است.*

سرتگونی رژیم و هرگونه تغییر و تحولی فقط به دست مردم ایران



اهمیت محاصره باب‌المندب در شرایط تشدید بحران

اهمیت راهبردی باب‌المندب اتصال دریای سرخ به خلیج عدن و اقیانوس هند مسیر اصلی ارتباط دریایی میان آسیا و اروپا از طریق کانال سوئز عبور حجم عظیمی از نفت خام و فرآورده‌های انرژی جهان اهداف و پیامدهای محاصره وارد کردن ضربه اقتصادی به بنادر اسرائیل و منافع تجاری آن افزایش هزینه‌های بیمه و حمل‌ونقل و تغییر مسیر کشتی‌ها به سمت آفریقا ایجاد هزینه سیاسی و اقتصادی برای آمریکا و متحدانش به دلیل حمایت از اسرائیل

پیام‌های شکست محاصره

شکستن این محاصره به‌عنوان تحول مهمی در معادلات منطقه محسوب می‌شود و ابعاد مهمی دارد.

یکم. مهم‌ترین پیام این اتفاق، تغییر موازنه قدرت است. اگر سال‌ها پیش جنگنده‌های سعودی به‌راحتی می‌توانستند مسیر پروازهای امدادی ایران را سد کرده و آن‌ها را مجبور به بازگشت کنند، امروز و پس از دو جنگ سهمگین آمریکا و اسرائیل علیه ایران و تثبیت قدرت مقاومت، موازنه قدرت طوری تغییر کرده که هواپیمای ایرانی با جسارت و شهادت در یمن فرود می‌آید.

دوم. اهمیت این حرکت جایی دوچندان می‌شود که آن را در کنار تحولات ایران و آمریکا ببینیم. نباید فراموش کرد که هواپیمای ایرانی در حالی مسافران یمنی خود را جابه‌جا کرده که یکی از اهداف ترامپ در جنگ علیه ایران، قطع دسترسی تهران از متحدان منطقه‌ای خود بود.

سوم. تثبیت حاکمیت ملی یمن هم به‌عنوان نکته‌ای مهم در دل این اتفاق وجود داشت. دشمنان یمن همیشه تلاش

محاصره همه‌جانبه یمن از اوایل بهار سال ۱۳۹۴ و هم‌زمان با آغاز حملات نظامی گسترده ائتلاف به رهبری عربستان سعودی شکل گرفت. این اقدام که شامل بستن تمامی مرزهای زمینی، دریایی و هوایی بود، ریشه در تحولات سیاسی پیچیده‌ای داشت که از سال‌ها قبل در این کشور آغاز شده بود. پس از اعتراضات مردمی که به تغییر حاکمیت در یمن منجر شد، قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی تلاش کردند با روی کار آوردن دولتی دست‌نشانده و همسو، نفوذ خود را بر این کشور حفظ کنند، اما با تداوم ناکارآمدی‌ها و شروع موج جدید اعتراضات، جنبش‌های مردمی توانستند کنترل اوضاع را به دست بگیرند و به سمت یک توافق داخلی و کاملاً یمنی حرکت کنند. علت‌های اصلی این محاصره و جنگ را می‌توان در دو مورد اصلی خلاصه کرد.

اول از همه موقعیت بسیار حساس جغرافیایی یمن است. این کشور بر یکی از مهم‌ترین آبراه‌های جهان یعنی تنگه باب‌المندب و مسیرهای اصلی انتقال انرژی اشراف دارد. قدرت‌های بزرگ و کشورهای منطقه نمی‌خواستند این منطقه مهم در اختیار یک حکومت مستقل و مردمی باشد که زیر بار دستورات آن‌ها نمی‌رود.

دوم، ترس از استقلال سیاسی یمن بود. متجاوزان به دنبال این بودند که یمن را در حالت وابستگی مطلق نگه دارند.

اهمیت راهبردی باب‌المندب



وطن دوستی یا کینه فروشی؟

این روزها مد تازه‌ای پیدا شده است. هر کس سفره‌اش کوچک شد، هر کس اجاره‌خانه‌اش بالا رفت، هر کس کارش را از دست داد، فوری انگشتش را می‌گیرد طرف آن سوی مرز. یکی می‌گوید تقصیر فلسطینی است، یکی یمنی را لعنت می‌کند، یکی عراقی را، یکی عرب را. انگار کلید خزانه مملکت را دست کارگر غزه داده‌اند و دخل و خرج ایران را پیرزنی در صنعا می‌نویسد.

این هم از عجایب روزگار است. آن‌که یک عمر جیب این مردم را زده، حالا پشت سر مردمی پنهان شده که خودشان نان شب ندارند. دزد، از پنجره فرار کرده و صاحب‌خانه، همسایه را گرفته کتک می‌زند.

از این خنده‌دارتر هم مگر می‌شود؟ کارگر فلسطینی چه کاره اقتصاد ایران است؟ قیمت دلار را او بالا می‌برد؟ بودجه را او می‌بندد؟ خصوصی‌سازی را او تصویب می‌کند؟ کارخانه را او تعطیل می‌کند؟ دستمزد را او پایین نگه می‌دارد؟ اگر پاسخ همه این‌ها «نه» است، پس این همه خشم از کجا آمده است؟

از جایی آمده که همیشه آمده؛ از کارخانه‌ای که دشمن می‌سازد. کارخانه‌ای که هنرش این است آدم‌ها را از علت دور کند و به معلول بچسباند. تا تو به جای آنکه بررسی چه کسی نان را از سفره‌ات برداشته، با مردی در آن سوی مرز دشمن شوی که او هم دارد برای یک قرص نان جان می‌کند. مارکس وقتی گفت: «کارگران جهان متحد شوید»، نگفت وطن‌تان را بفروشید. نگفت مرزها را بردارید. نگفت ایران را فراموش کنید. یک جمله ساده گفت: فریب نخورید.

سرمایه، وطن نمی‌شناسد. امروز اگر سودش در تهران باشد، ایرانی است؛ فردا اگر در لندن یا دوبی یا نیویورک باشد، چمدانش را بسته است و رفته. اما کارگر کجا برود؟ کوه را

می‌کردند این کشور را به‌عنوان یک «پرونده امنیتی» زیر نظر عربستان نگه دارند اما رفت و برگشت‌های اخیر و برقراری رابطه مستقیم صنعا با تهران، عملاً نشان استقلال سیاسی یمن را در زمین ریاض می‌کوبد.

چهارم. عربستان هنگام عزیمت این هواپیما برای آوردن مسافران یمنی هم تهدیداتی در مسیر پروازی ایجاد کرد، اما نه‌تنها نتوانست مانع از بلندشدن هواپیما شود و اراده ایران را تحت تأثیر قرار دهد که حتی شاهد برگشت دوباره این هواپیما به حریم هوایی خطرناک یمن و فرود موفق آن بود. ریاض که آسیب‌های سختی در نتیجه حمایت از حملات به ایران دیده، به‌خوبی درک می‌کند که نه‌تنها در میدان زمینی به بن‌بست رسیده، بلکه در آسمان هم قافیه را باخته است.

پنجم. این اولین بار نیست که ایران تلاش می‌کند راه ارتباطی با یمن را باز نگه دارد. در سال‌های ابتدایی جنگ، چندین پرواز امدادی و بشردوستانه ایران با تهدید جنگنده‌های ائتلاف سعودی روبه‌رو شدند و حتی برخی از آن‌ها ناچار به تغییر مسیر یا بازگشت شدند. در آن مقطع، ائتلاف سعودی بر آسمان یمن تسلط کامل داشت و اجازه نمی‌داد هیچ پروازی بدون هماهنگی وارد این کشور شود، اما امروز شرایط تغییر کرده و این خود نشانه‌ای از تغییر موازنه قدرت در این منطقه است.

ششم. هرچند مقصد اصلی این پرواز، فرودگاه بین‌المللی صنعا بود، اما فرود در الحدیده نیز اهمیت کمی نداشت. الحدیده مهم‌ترین بندر و یکی از اصلی‌ترین مراکز ارتباطی مناطق تحت کنترل انصارالله به شمار می‌رود و نقش مهمی در تأمین نیازهای مردم یمن دارد. به لحاظ جغرافیایی خلبانان فرودگاه صنعا را برای فرود راحت‌تر انتخاب می‌کنند، اما فرود روز گذشته در فرودگاه حدیده نشان داد حتی اگر فرودگاه صنعا هدف حمله قرار بگیرد، ارتباط هوایی با یمن به طور کامل قطع نخواهد شد.

هفتم. یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های امروز با سال‌های نخست جنگ، تغییر شرایط آسمان یمن است. در ابتدای تجاوز، جنگنده‌های ائتلاف سعودی تقریباً بدون مانع در آسمان این کشور عملیات انجام می‌دادند و هر پروازی را که می‌خواست وارد یمن شود، تهدید می‌کردند، اما اکنون شرایط تغییر کرده است. در جریان این عملیات نیز نیروهای پدافندی یمن وارد عمل شدند و با مقابله با هواپیماهای متخاصم، زمینه را برای فرود امن هواپیمای ایرانی فراهم کردند. به این معنا، هزینه هرگونه اقدام نظامی برای ائتلاف نسبت به گذشته افزایش یافته و موازنه قدرت در آسمان یمن دستخوش تغییر شده است.*



صدای فقر در ایران و مطالبات مردم

این صدای فقر در ایران است؛ صدای مردمی که دیگر از این همه بی‌عدالتی خسته شده‌اند. صدای کارگری که با دستمزدش تا نیمه ماه هم نمی‌تواند زندگی کند. صدای بازنشسته‌ای که هر روز نگران قیمت دارو و نان است. صدای جوانی که درس خوانده اما کاری پیدا نمی‌کند. این صدا، صدای اکثریت جامعه است. سال‌هاست که فساد، رانت و دزدی در بخش‌هایی از ساختار اقتصادی ریشه دوانده است. نتیجه‌اش را هم همه می‌بینیم؛ فقر بیشتر، بیکاری بیشتر، شکاف طبقاتی بیشتر و ناامیدی گسترده‌تر. وقتی عده‌ای بدون زحمت ثروتمندتر می‌شوند و اکثریت مردم هر روز فقیرتر، یعنی این نظم اقتصادی مشکل دارد و باید درباره آن پرسید و از آن انتقاد کرد. نگاه‌مان را فقط به محله‌های مرفه و زندگی اقلیت ثروتمند ندوزیم. ایران واقعی را باید در سفره‌های کوچک مردم، در خانه‌های اجاره‌ای، در کارخانه‌هایی که با حداقل توان کار می‌کنند، و در چهره خسته مردمی دید که هر روز برای گذران زندگی می‌جنگند. اکثریت جامعه همین‌ها هستند. اگر می‌خواهیم این وضعیت تغییر کند، فقط گلیه کردن کافی نیست. راه‌هایی در ناامیدی و پراکندگی نیست. راه‌هایی در این است که مردم، به‌ویژه کارگران، معلمان، بازنشستگان، پرستاران، دانشجویان و همه زحمتکشان، خواسته‌های مشترک خود را بشناسند و برای پیگیری آن‌ها

که نمی‌شود کول کرد. رودخانه را که نمی‌شود در چمدان گذاشت. گور پدر را که نمی‌شود فروخت. زبان مادر را که نمی‌شود در فرودگاه تحویل بار داد.

وطن، برای کارگر، تکه‌ای خاک نیست؛ همه زندگی اوست. برای همین، اگر قرار باشد کسی وطن‌دوست باشد، پیش از همه کارگر است. اما وطن‌دوستی یک چیز است و ناسیونالیسم چیز دیگر. ناسیونالیسم از آن لحظه شروع می‌شود که عشق به وطن، جای خودش را به نفرت از دیگران بدهد. آن وقت دیگر وطن را دوست نداری؛ از دیگری بدت می‌آید. این دو، زمین تا آسمان فرق دارند. بدبختی اینجاست که سال‌هاست این نفرت را به اسم وطن‌دوستی قالب کرده‌اند. به مردم گفته‌اند اگر دلت برای کودکی در غزه سوخت، ایرانی نیستی؛ اگر از ویرانی بغداد ناراحت شدی، وطن‌فروش شده‌ای؛ اگر از گرسنگی مردم یمن حرف زدی، لابد از جیب کارگر ایرانی خرج کرده‌ای.

آخر مگر انسانیت حساب بانکی دارد؟ مگر اشک مادر فلسطینی از حساب کارگر ایرانی برداشت می‌شود؟

مگر همدردی با یک ملت، خیانت به ملت دیگر است؟ این چه منطقی است که هرچه رنج آن‌سو بیشتر شود، خیال کنیم حال این‌سو بهتر خواهد شد؟ نه، قصه چیز دیگری است.

قصه این است که تا فقیر از فقیر متنفر باشد، آسوده‌ترین آدم دنیا همان کسی است که از رنج هر دو نان می‌خورد. تا کارگر ایرانی دشمن کارگر فلسطینی باشد و کارگر فلسطینی دشمن کارگر ایرانی، آن‌که بر هر دو حکومت می‌کند، شب راحت‌تر می‌خوابد.

کارگر ایرانی اگر وطنش را دوست دارد، حق دارد. این خاک، خانه اوست. اما اگر همین عشق، او را به جایی برساند که از مصیبت مردم دیگر شاد شود یا رنجشان را به ریشخند بگیرد، دیگر این وطن‌دوستی نیست؛ این همان تعصبی است که همیشه پیش از آنکه قربانی بگیرد، عقل را می‌کشد.

مارکسیسم از کارگر نمی‌خواهد وطنش را فراموش کند؛ از او می‌خواهد فراموش نکند آن سوی مرز هم کارگری ایستاده که دست‌هایش از همان پینه‌ها پر است، کمرش زیر همان بار خم شده و دلش برای همان چیزهایی می‌تپد که دل کارگر ایرانی؛ نان، امنیت، آزادی و زندگی. اگر این حقیقت ساده را نفهمیم، هر روز دشمن تازه‌ای برای خود خواهیم تراشید؛ یک روز فلسطینی، فردا عراقی، پس‌فردا افغان و روز دیگر هر کسی که زبانش، رنگ پوستش یا شناسنامه‌اش با ما فرق داشته باشد. آن وقت دیگر نه از وطن چیزی می‌ماند و نه از انسانیت؛ فقط نفرت می‌ماند، و نفرت، همیشه ارزان‌ترین کالایی بوده است که صاحبان قدرت میان مردم تقسیم کرده‌اند. *



در جبهه نبرد طبقاتی

مروری بر اخبار و گزارشات کارگری تیر ماه ۱۴۰۵

مسئولان نتولیرال طرفدار وابستگی به غرب، برای بار سوم بی‌اعتباری تفاهم‌نامه یا قرارداد با آمریکا و امپریالیست‌های غربی را تجربه کردند اما درسی از آن نیاموختند و یا نخواستند بیاموزند. در دو مورد آن صهیونیست‌های آمریکائی در حالی که پشت میز مذاکره در حال فریب تیم مذاکره کننده سازشکار ایران بودند، به میهن ما لشکرکشی کردند و کودکان، بیماران و غیر نظامیان و نظامیان شجاع و میهن پرست ما را به شهادت رساندند، ولی نمایندگان کوچک مغز الیگارش‌های غرب گرا باز هم درس نگرفتند و خواهان سازش با غرب می‌باشند، با وجود آنکه رهبر ایران نیز در حمله تجاوزکارانه جان‌باخت. ولی همین حضرات برای کارگران و زحمتکشان شاغل و بازنشسته هر روز خواب جدیدی در امتداد چپاولگری خود می‌بینند و در پی شوک‌درمانی دیگری هستند. دولت نتولیرال پزشکیان (در خوشبینانه‌ترین حالت «نادان!») در رابطه با غرب آماده است تا همه چیز را، حتی پیروزی در میدان جنگ و خیابان را «بده بره»، ولی برای معیشت کارگران و زحمتکشان، فقط «دست بگیر» دارد و در پی افزایش «نرخ بنزین، انرژی، مایحتاج اولیه مردم و نرخ ارزهای خارجی و ...» است. گویا اینان فقط به «جان دادن» اکثریت پرتاب شده به دره فقر راضی می‌شوند.

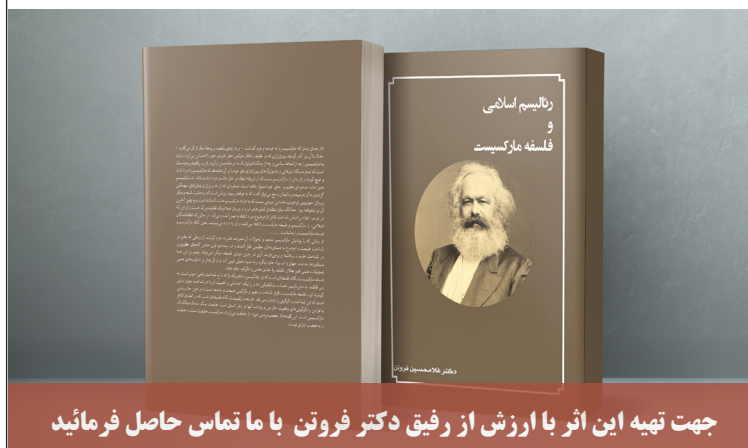
کارگران، زحمتکشان و مزدبگیران به درستی با آگاهی، درک و حس طبقاتی خود و با تکیه بر تجربه تاریخی، با صف‌آرایی در مقابل امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها در دفاع از میهن، با

به شکلی گسترده، آگاهانه و سازمان‌یافته کنار هم بایستند. هیچ جامعه‌ای بدون مطالبه‌گری متحد و پیگیر به عدالت نزدیک نشده است. تا وقتی صدای مردم پراکنده باشد، شنیده نمی‌شود؛ اما وقتی این صدا به یک جنبش گسترده و آگاه برای عدالت، مبارزه با فساد، حق کار، حق معیشت و زندگی شرافتمندانه تبدیل شود، می‌تواند به نیرویی برای تغییر بدل شود. آینده بهتر را باید با همبستگی، سازماندهی و مطالبه‌گری ساخت، نه با سکوت و انتظار.

و یک نکته را نباید فراموش کرد؛ جنبش عدالت‌خواهانه نمی‌تواند از مبارزه با سلطه‌جویی و دفاع از استقلال کشور جدا باشد. همان مردمی که در روزهای خطر برای دفاع از سرزمین خود می‌ایستند، همان کارگران، معلمان، کشاورزان، بازنشستگان و زحمتکشانی هستند که حق دارند برای نان، کار، کرامت و حقوق اجتماعی خود نیز به میدان مطالبه‌گری بایند. این دو نه در برابر هم، بلکه در کنار یکدیگر معنا پیدا می‌کنند.

امنیت کشور را نمی‌توان از امنیت معیشت مردم جدا کرد. کشوری که سفره مردم هر روز کوچک‌تر می‌شود، بیکاری گسترش می‌یابد و احساس بی‌عدالتی عمیق‌تر می‌شود، از درون نیز آسیب‌پذیر خواهد شد. همان‌گونه که استقلال و تمامیت ارضی نیازمند دفاع و ایستادگی است، عدالت اجتماعی نیز به همبستگی، سازماندهی و مطالبه‌گری آگاهانه نیاز دارد.

محرومان این سرزمین نشان داده‌اند که هرگاه پای دفاع از ایران در میان باشد، از جان و مال خود دریغ نمی‌کنند. امروز نیز همان پایداری باید در راه احقاق حقوق طبیعی و اجتماعی آنان به کار گرفته شود. جامعه‌ای که هم از استقلال خود پاسداری کند و هم برای عدالت، کار، معیشت و کرامت انسان مبارزه کند، می‌تواند آینده‌ای امن‌تر، آزادتر و عادلانه‌تر برای همه شهروندانش بسازد. دفاع از ایران و دفاع از حق مردم برای یک زندگی شایسته، دو روی یک سکه‌اند و جدایی‌پذیر نیستند.



جهت تهیه این اثر با ارزش از رفیق دکتر فروتن با ما تماس حاصل فرمائید

مشکلات رفاهی، اخراج، و بی‌توجهی مدیران و مسئولان» به اشکال مختلف (مصاحبه با رسانه‌ها، انتشار بیانیه، ایجاد کارزار هزاران نفره و...) اعتراض خود را نشان دادند. و کانون انجمن‌های صنفی با انتشار اطلاعیه‌ای مهم، کارگران را به هوشیاری و دقت در زمان امضای قراردادهای جدید فراخواند و از کارگران پالایشگاه‌های بوشهر خواست تا قراردادهای جدید را پیش از تأیید امضا نکنند.

کارگران صنوف دیگر

ما کارگران شرایط خطر کنونی را به‌خوبی درک می‌کنیم و برای دفاع از میهن، در برابر دشمنان خارجی، در یک صف ایستاده‌ایم. هر زمان که تشخیص دهیم طرح مطالبات صنفی و دموکراتیک ما به جنگ میهنی آسیب می‌زند، یا دفاع از وطن در برابر امپریالیسم آمریکا و رژیم صهیونیستی را در آن مقطع بر این مطالبات مقدم بدانیم، اعتراضات خود را موقتاً مسکوت می‌گذاریم و همچون پیکری واحد، در کنار فرزندان و برادران رزمنده خود در نیروهای مسلح قرار می‌گیریم. اما در عین حال، بر این باوریم که تداوم سیاست‌های نئولیبرالی، ضدکارگری و ضدمردمی مسئولان غرب‌گرا، آب به آسیاب دشمن می‌ریزد و همچون زهری مهلک، توان و انسجام جبهه دفاع ملی را فرسوده می‌کند. هیچ جنگ میهنی با گسترش فقر، بی‌عدالتی و تضعیف طبقه کارگر به پیروزی نخواهد رسید.

در تیرماه، کارگران صنوف مختلف هم در صحنه دفاع از جنگ میهنی حضور داشتند و برای پنجمین ماه پیاپی، خیابان را در مخالفت با صهیوفاشیست‌ها پرشور نگه داشتند و هم‌زمان مطالبات صنفی خود را فریاد زدند.

کارگران شرکت‌ها و مراکز «لوله‌سازی ماهشهر، ماشین‌سازی تبریز، صدرا انرژی بوشهر، پروژه پتل خورشیدی ۱۰۰ مگاواتی زاهدان، ساحل صید کنارک (تحفه)، سپید پلاست چابهار، پروژه مرمت ارگ قدیم بم، رانندگان استیجاری ایثارگر، تراورس، ماشین‌آلات و نگهداری کرج، تعمیرات ریل و نگهداری خط راه‌آهن جنوب، ابنیه فنی راه‌آهن، ظفر کویر دامغان، گروه ملی فولاد ایران، فولادسازی ابرکوه یزد، معدن مس درخشان تخت گنبد، معدن زغال‌سنگ طزره، داروگر تهران، شرکت کشت و صنعت کارون، ریسندگی خاور رشت، سرچین‌بافت زنجان، کارخانه چوکا، ایران برک، آب معدنی داماش، و نیز کارکنان شهرداری‌های پیرانشهر، بندر لنگه، چابهار، هرسین، نیکشهر، میناب، سرخس و آب و فاضلاب چوار» به اشکال مختلف اعتراض خود را ابراز کردند و خواستار رسیدگی به مطالبات قانونی و برحق خود شدند.

مهم‌ترین مطالبات کارگران عبارت است از: پرداخت دستمزدها و مطالبات معوق، تأمین امنیت شغلی و معیشتی، برخورداری از بیمه، ایجاد محیط کار ایمن و به‌رسمیت شناختن حق تشکلیابی. اما در رأس همه این خواسته‌ها، برچیدن نظام پیمانکاری و حذف شرکت‌های پیمانکار قرار

از خودگذشتگی به ناامید ساختن صهیوفاشیست‌ها، میدان‌داری کرده و می‌کنند و در همان حال علیه سیاست‌های نئولیبرالی، سازشکارانه و ضد میهنی ایستاده و میدان را به دشمنان خارجی و داخلی نمی‌دهند. زحمتکشان ایران نمی‌خواهند و اجازه نمی‌دهند تا ۲۸ مرداد دیگری پا بگیرد و یا با قراردادهای ننگین، ایران عزیز برباد رود. کارگران به استعمار و یا به تکه تکه شدن ایران تن نخواهند داد و پوزه هر دشمنی را چه خارجی و چه داخلی، به خاک خواهند مالید.

ما کارگران و زحمتکشان مبارزه برای معیشت را با مبارزه میهنی در جنگ صهیوفاشیست‌ها علیه ایران گره زده و «مبارزه دموکراتیک و صنفی» و «جنگ دفاعی ایران» و «مبارزه ضد امپریالیستی - ضد صهیونیستی» را از یکدیگر جدا نمی‌دانیم و در اتحاد با کارگران و زحمتکشان منطقه، تا فرار امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها و یا به خاک سپردن‌شان در میدان باقی خواهیم ماند و در همان حال علیه سیاست‌های نئولیبرالی مبارزه خواهیم کرد.

اگرچه سیاست‌های ضدکارگری ادامه دارد، ولی مبارزات کارگران شاغل و بازنشسته نیز بی‌وقفه ادامه داشته و تا رسیدن به یک زندگی شایسته ادامه خواهد داشت. در تیرماه، ما کارگران و مزدبگیران، در کنار مبارزه علیه صهیوفاشیست‌ها، مبارزه علیه سیاست‌های ضدکارگری را نیز پیش بردیم. در ادامه بررسی مهم‌ترین رخدادهای کارگری در تیرماه را به نظراتان می‌رسانیم:

نفت، گاز و پتروشیمی

کارگران صنایع نفت، گاز و پتروشیمی همواره پیش‌تاز مبارزات کارگری ایران بوده‌اند و همواره در مبارزه خود سمت و سوی ضد امپریالیستی - ضد صهیونیستی داشته‌اند. در مبارزه علیه استعمارگران انگلیسی، کودتاگران انگلیسی - آمریکایی و استعمارگران آمریکایی، در زمان جنگ تحمیلی ۸ ساله و در جنگ کنونی علیه صهیوفاشیست‌ها با حفظ مواضع میهن‌پرستانه، مطالبات صنفی خود را مطرح و برایشان مبارزه کرده‌اند.

در تیرماه نیز اگرچه به خاطر شرایط خطر کنونی مطالبات صنفی خود را یا مسکوت گذاشته‌اند و یا با شیوه‌های سنجیده مطرح ساخته‌اند، ولی در همان حال نیز امپریالیست‌ها و دشمنان خارجی را هدف گرفته تا امکان سوءاستفاده را از بین ببرند. در تیر ماه کارگران «غیررسمی (ارکان ثالث) و نیروهای شاغل در برخی واحدهای عملیاتی و حراست نفت در مسجد سلیمان، شاغل در صنعت نفت و گاز در قالب شرکت‌های پیمانکاری، تأسیسات دریایی عسلویه، ارکان ثالث و سایر قراردادهای مشابه، چهار دکل شرکت حفاری انرژی دانا در شهرستان دهلران، شرکت حفاری شمال، (بخش خدمات رفاهی و پشتیبانی دکل‌ها، سکوها و شناورهای حفاری) و اخراجی پروژه فاز دوم پالایشگاه گاز ایلام» در اعتراض به «وجود پیمانکاران و پیمانکاری، مطالبات معوقه، تأخیر در پرداخت حقوق و مزایای، قطع بیمه تکمیلی و

زمانی عمیق‌تر می‌شود که می‌بینند در همان جامعه، آقازاده‌ها و رانت‌خواران، بی‌آنکه رنجی برده باشند، از همه مواهب قدرت و ثروت برخوردارند؛ همان‌گونه که هزاران جوان تحصیل کرده بیکار مانده‌اند، اما بی‌سوادان برخوردار از رانت، یک‌شبه به ثروت‌های افسانه‌ای رسیده‌اند.

بازنشستگان تأمین اجتماعی، مخابرات، فولاد و معدن، هواپیمایی (هما) و فرهنگیان، در شهرهای تهران، سنج، اصفهان، مشهد، کرمانشاه، رشت، اهواز، شوش، دزفول، قزوین، تبریز و بیجار، در تیرماه با برگزاری تجمع، انتشار بیانیه، راه‌اندازی کارزارهای اعتراضی و دیگر اشکال اعتراض مدنی، خواستار رسیدگی به مطالبات قانونی و صنفی خود شدند.

اعتراض آنان به پرداخت نشدن مطالبات معوق، اجرای ناقص آیین‌نامه ۸۹/۲۴، نابسامانی بیمه تکمیلی، تبعیض، گرانی و تورم، کاهش مستمر قدرت خرید، شکاف فزاینده میان درآمدهای ریالی و هزینه‌های زندگی، خلف وعده‌های مسئولان، اجرا نشدن همسان‌سازی واقعی حقوق، بی‌توجهی به مشکلات بیمه درمانی، اجرا نشدن مواد ۵۴ و ۹۶ قانون تأمین اجتماعی، متناسب‌سازی صوری حقوق، افزایش نیافتن مزایا و قطع یا کاهش حقوق و مزایای بازماندگان معطوف بود.

بازنشستگان اجرای واقعی متناسب‌سازی حقوق، افزایش مزایا، برقراری مجدد حقوق و مزایای بازماندگان، پرداخت همه مطالبات معوق، اجرای کامل ماده ۵۴ قانون تأمین اجتماعی درباره درمان رایگان، اجرای کامل آیین‌نامه سال ۱۳۸۹، تسویه مطالبات معوقه و مزایای رفاهی، رایگان شدن حمل‌ونقل عمومی و تحقق دیگر مطالبات قانونی و صنفی خود را خواستار شدند.

برای حفظ تمامیت ارضی، برای پیروزی بر صهیوفاشیسم، برای توسعه و پیشرفت و برای سربلندی ایران، تنها یک راه وجود دارد: تکیه بر کارگران و زحمتکشان؛ تکیه بر نیروی لایزال مردمی که برای دفاع از میهن، از جان خود می‌گذرند. تنها با اتکای نیروهای رزمنده و شجاع ایران — این فرزندان جان‌پرکف طبقات فرودست — به مردم بزرگ و سرافراز ایران است که می‌توان از این پیچ تاریخی و پرمخاطره عبور کرد. اما این اتکا، تنها با شعار تحقق نمی‌یابد؛ باید سیاست‌های نئولیبرالی و خصوصی‌سازی پایان یابد، الیگارش اقتصادی از اهرم‌های قدرت کنار زده شود، امنیت شغلی و معیشتی کارگران و زحمتکشان تضمین گردد و آزادی تشکلات صنفی و سیاسی کارگران به رسمیت شناخته شود.

ایران را نه رانت‌خواران و خصوصی‌سازان، که کارگران، زحمتکشان و همه مردم میهن‌دوست حفظ خواهند کرد. راه پیروزی از میان عدالت اجتماعی، مشارکت مردم و اتکای به نیروی آنان می‌گذرد. راه دیگری وجود ندارد.

چاره کارگران و زحمتکشان وحدت و تشکیلات است! *

دارد؛ مطالبه‌ای که تحقق آن، بدون پایان دادن به سیاست‌های خصوصی‌سازی و بی‌حقوق‌سازی کارگران، امکان‌پذیر نیست.

فرهنگیان

معلمان و استادان، این سازندگان فردای جامعه، نیز با مشکلات معیشتی دست‌وپنجه نرم می‌کنند؛ روزشان را با «چه کنم؟» آغاز می‌کنند و شب را با «با چه نکنم؟» به پایان می‌رسانند. در تیرماه، کارمندان دانشگاه‌های سراسر کشور، داوطلبان آزمون استخدامی ماده ۲۸ سال ۱۴۰۴ و هزاران معلم از شهرهای مختلف، در اعتراض به بازداشت فعالان فرهنگی، پایین بودن حقوق، اجرا نشدن کامل نظام رتبه‌بندی، عدم تخصیص فوق‌العاده خاص، نابسامانی وضعیت معیشتی و استخدامی، بی‌عدالتی در افزایش دستمزدها و پرداخت نشدن مطالبات معوق، خواستار رسیدگی به مطالبات قانونی و برحق خود شدند.

اعتراضات فرهنگیان در قالب تجمع مقابل نهادهای دولتی، راه‌اندازی کارزارهای اعتراضی و انتشار بیانیه برگزار شد.

کادر درمان

پرستاران، پزشکان و دیگر شاغلان مراکز درمانی که مسئولیت حفظ سلامت جسمی و روانی جامعه را بر دوش دارند، خود زیر فشار ناامنی شغلی و معیشتی با انواع مشکلات و آسیب‌های روحی و جسمی دست‌وپنجه نرم می‌کنند. با این همه، آنان از مبارزه برای دستیابی به حقوق برحق خود دست نکشیده‌اند و در تیرماه نیز، همچون ماه‌های گذشته، برای دستیابی به زندگی شایسته انسانی به اعتراضات خود ادامه دادند.

در این ماه، پرسنل مرکز بهداشت اسلام‌آباد غرب، پرستاران و کارکنان مرکز بهداشت تبریز، کادر درمان بیمارستان توحید سنج و شماری دیگر از مراکز درمانی، در اعتراض به حقوق‌های زیر خط فقر، معوقات مزدی، پایین بودن حقوق و مزایا، تأخیر و نابرابری در پرداخت‌ها، تشدید مشکلات معیشتی و اجرا نشدن کامل فوق‌العاده خاص، دست به تجمع اعتراضی زدند و خواستار رسیدگی فوری به مطالبات قانونی و برحق خود شدند.

بازنشستگان

رسیدگی به مطالبات بازنشستگان و تأمین یک زندگی شرافتمندانه برای آنان که عمری را صرف خدمت به این جامعه کرده‌اند، نه تنها احساس کرامت، رضایت و مفید بودن را به آنان بازمی‌گرداند، بلکه امید را نیز در دل شاغلان زنده نگه می‌دارد؛ امید به اینکه سال‌ها کار و تلاش، سرانجام به امنیت و آسایش خواهد انجامید. متأسفانه امروز بسیاری از بازنشستگان نه تنها از یک زندگی آبرومندانه محروم‌اند، بلکه اندوخته یک عمر کار و زحمت خود را نیز از دست داده و در برابر فرزندان و نوادگانشان شرمسار شده‌اند. این تلخی

اونگجین بود، اما هدف بلندمدت آنان نابودی جمهوری دموکراتیک خلق کره (کره شمالی) که تازه استقلال یافته بود، و تثبیت سلطه آمریکا بر سراسر شبه‌جزیره کره بود. برای میهن‌پرستان کره‌ای، این جنگ بزرگ میهنی هم مبارزه‌ای ضد امپریالیستی بود، هم مبارزه‌ای طبقاتی و هم تلاشی برای دفاع از استقلال و آزادی جمهوری دموکراتیک خلق کره. امپریالیست‌های آمریکا و دست‌نشانده‌های کره‌ای آنان مسئول کامل تحریک و آغاز این جنگ و کشتار بودند؛ جنگی که جان میلیون‌ها کره‌ای بی‌گناه را گرفت. جنگ کره به دلیل جنایات و بی‌رحمی‌های آمریکا، از جمله استفاده گسترده از بمب‌های ناپالم، یکی از وحشیانه‌ترین جنگ‌های دوران معاصر بود. شهرها و مناطق مسکونی، به‌ویژه در شمال کره، تقریباً به‌طور کامل ویران شدند. سدهای آبیاری بمباران شدند تا محصولات کشاورزی نابود شوند، قحطی ایجاد شود و ده‌ها هزار نفر در سیلاب‌ها جان خود را از دست بدهند. در طول این جنگ مردمی سه‌ساله، نیروهای میهن‌پرست و ضد امپریالیست موفق شدند نیروهای مهاجم را عقب برانند، از جمهوری خلق دفاع کنند و آمریکا را وادار سازند که در ۲۷ ژوئیه ۱۹۵۳ توافق‌نامه آتش‌بس را امضا کند؛ رخدادی که به‌عنوان پیروزی بزرگی توصیف می‌شود.

این توافق، از جمله، ممنوعیت ورود سلاح به کره و مذاکره درباره خروج تمامی نیروهای خارجی از این کشور را وعده می‌داد؛ تعهداتی که آمریکا هرگز به آن‌ها عمل نکرد. از همین رو، مردم کره بیش از هفت دهه است که در شرایطی پرتنش، نه در صلح و نه در جنگ، زندگی کرده‌اند. امپریالیسم آمریکا همچنان با شدت می‌کوشد تنش‌ها را در شبه‌جزیره کره حفظ کند و زمینه آغاز جنگ دوم کره را فراهم سازد. رزمایش‌های نظامی مختلف علیه جمهوری دموکراتیک خلق کره به‌طور مداوم برگزار می‌شود و هم‌زمان آمریکا در نقاط مختلف جهان نیز به تهدید و اقدامات نظامی ادامه می‌دهد.

جمهوری دموکراتیک خلق کره همواره در برابر تهدیدها و تحریکات در حالت آماده‌باش قرار دارد و به‌طور مستمر برای تقویت توان دفاعی خود تلاش می‌کند. این کشور برای بازدارندگی، یک سامانه دفاع هسته‌ای قدرتمند ایجاد کرده و هرگونه درخواست برای خلع سلاح هسته‌ای را قاطعانه رد می‌کند. به گفته نویسنده، این اقدامات دفاعی تهدیدی برای هیچ کشوری جز مهاجمان و جنگ‌افروزان بالقوه نیست و تنها با هدف تضمین صلح و ثبات در شبه‌جزیره کره، منطقه و جهان انجام می‌شود. *



یک یادآوری تاریخی به مناسبت هفتادوششمین سالگرد آغاز جنگ تجاوزکارانه به کره

۵ ژوئن ۲۰۲۶، هفتادوششمین سالگرد آغاز جنگ کره است؛ جنگی که پس از حمله تجاوزکارانه نیروهای نظامی کره جنوبی — که توسط امپریالیسم آمریکا سازمان‌دهی و تجهیز شده بودند — در امتداد مدار ۳۸ درجه، یعنی خط مرزی‌ای که قدرت‌های پیروز جنگ جهانی دوم به‌طور موقت برای تقسیم کره تعیین کرده بودند، آغاز شد.

جنگ کره (۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳) که به تحریک امپریالیسم آمریکا آغاز شد، هر سال از ۲۵ ژوئن تا ۲۷ ژوئیه در سراسر جهان به‌عنوان ماه همبستگی با مردم کره گرامی داشته می‌شود.

این رویارویی در آغاز دهه ۱۹۵۰ به جنگ بزرگ میهنی کره تبدیل شد. همان‌گونه که جنگ ویتنام بیش از یک دهه بعد، گسترش امپریالیسم آمریکا در آسیا را متوقف کرد، این جنگ نیز چنین نقشی ایفا نمود.

در زمان آغاز جنگ، آمریکا همچنان جنوب کره را در اشغال خود داشت، در حالی که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از سال ۱۹۴۸ نیروهای خود را از شمال کره خارج کرده بود. یکی از اهداف فوری مهاجمان، تصرف شبه‌جزیره راهبردی



تجمع یهودیان ضد صهیونیست در مقابل سفارت رژیم صهیونیستی اسرائیل در استکهلم

روز پنجشنبه ۱۶ جولای ساعت ۵ بعد از ظهر تظاهراتی در مقابل سفارت اسرائیل در استکهلم توسط سازمان «یهودیان برای صلح اسرائیل-فلسطین» و تحت رهبری «درور فایلر»، هنرمند ضد صهیونیست یهودی برگزار شد. مهم ترین شعار این تظاهرات، آزادی کادر بهداشتی غزه و در رأسش «حسام ابوصفیه» بود. تجمع کنندگان اعلام کردند دولت غاصب و صهیونیست اسرائیل نماینده همه یهودیان نیست، آن را قویا محکوم کردند و خواستار آزادی فوری همه پزشکان، کادر درمان و زندانیان سیاسی فلسطینی توسط اسرائیل و نیز پایان اشغالگری شدند.

دکتر حسام ابوصفیه (Hussam Abu Safiya) پزشک متخصص اطفال و نوزادان و مدیر بیمارستان کمال عدوان در شمال نوار غزه است. او در جریان جنگ غزه به دلیل ماندن در بیمارستان و ادامه درمان بیماران، به یکی از شناخته شده ترین چهره های کادر درمان فلسطین تبدیل شد.

زندگی و فعالیت حرفه ای

متولد سال ۱۹۷۳ در اردوگاه پناهندگان جباليا در شمال غزه است. پزشکی را در قزاقستان خواند و سپس در رشته اطفال و نوزادان تخصص گرفت. پس از بازگشت به غزه، سال ها در بیمارستان کمال عدوان فعالیت کرد و در سال ۲۰۲۴ مدیر این بیمارستان شد.

چرا نام او مطرح شد؟

در طول جنگ غزه، بیمارستان کمال عدوان چندین بار هدف عملیات نظامی قرار گرفت. «دکتر ابوصفیه» با وجود کمبود شدید دارو، تجهیزات و خطر حملات، از ترک بیمارستان

خودداری کرد و بارها اعلام کرد که وظیفه اش ادامه درمان بیماران است. تصاویر و پیام های او از داخل بیمارستان در رسانه های جهان بازتاب گسترده ای پیدا کرد. همچنین در اکتبر ۲۰۲۴، پسر ۱۵ ساله او، ابراهیم، در نزدیکی بیمارستان کشته شد؛ اتفاقی که توجه زیادی را به وضعیت این پزشک و خانواده اش جلب کرد. در ۲۷ دسامبر ۲۰۲۴، پس از تخلیه اجباری بیمارستان کمال عدوان توسط ارتش اسرائیل، دکتر ابوصفیه بازداشت شد. اسرائیل اعلام کرده که او را به ظن ارتباط با حماس بازداشت کرده است، اما تا مدت طولانی اتهام کیفری رسمی علیه او اعلام نشده بود. خود او و وکلایش این اتهامات را رد کرده اند.

وضعیت کنونی

گزارش های وکیل او، اعضای خانواده و برخی سازمان های حقوق بشری حاکی از آن است که او با کاهش شدید وزن و مشکلات جسمانی روبه رو شده است. ادعاهایی درباره بدرفتاری، شکنجه و محرومیت از مراقبت پزشکی در دوران بازداشت مطرح شده است. سازمان هایی مانند سازمان جهانی بهداشت (WHO)، عفو بین الملل و برخی نهادهای حقوق بشری خواستار اطلاع رسانی درباره وضعیت او و آزادی یا دسترسی او به خدمات درمانی و حقوق قانونی شده اند. شعارهایی در این تجمع سر داده شد:

اسرائیل را تحریم کنید!

زندانیان سیاسی فلسطینی، آزاد باید گردند!

حسام ابوصفیه را فوراً آزاد کنید!

فعالین حزب کار ایران (توفان) نیز در این تجمع شرکت داشتند.

زنده باد مارکسیسم-لنینیسم



ایران: تفاهم‌نامه در معرض امپریالیسم آمریکا

حزب کارگران تونس، نشریه صدای خلق

تنها چند روز از انتشار محتوای تفاهم‌نامه آمریکا و ایران در ماه ژوئن گذشته نگذشته بود که دامنه خوش‌بینی و امید به نتایج مذاکرات پاکستان رو به کاهش گذاشت. بار دیگر نیز آشکار شد که امپریالیسم آمریکا همچنان بر اجرای طرح خود اصرار دارد؛ طرحی که نه تنها بر نابودی دولت و ملت ایران استوار است، بلکه هدف آن «آمریکایی‌سازی» منطقه و خاورمیانه، در راستای تثبیت سلطه مطلق ایالات متحده و پیشبرد پروژه «اسرائیل بزرگ» است.

از نگاه دولت آمریکا، این یادداشت تفاهم چیزی جز یک آتش‌بس تاکتیکی نبود؛ آتش‌بسی که عوامل متعددی — از جمله ملاحظات نظامی، اقتصادی و اجتماعی — سیاسی مرتبط با وضعیت داخلی آمریکا — آن را ایجاب کرده بود. جامعه آمریکا زیر فشار پیامدهای سنگین این جنگ، از جمله افزایش بهای بنزین، هدررفت پول مالیات‌دهندگان و دیگر هزینه‌ها، خسته شده بود. همچنین شکاف‌های سیاسی و اجتماعی درباره مشروعیت این عملیات روزبه‌روز عمیق‌تر می‌شد، به گونه‌ای که طبق اغلب نظرسنجی‌ها، این جنگ از ماه‌ها پیش به نبردی بیهوده و فاقد توجیه از منظر منافع عالی آمریکا تبدیل شده بود.

از این رو، یادداشت تفاهمی که با تبلیغات گسترده رسانه‌ای و سیاسی به عنوان نویدبخش صلح و رفاه برای منطقه و جهان معرفی می‌شد، در واقع برای دولت آمریکا تنها ابزاری بود؛ از یک سو برای خریدن زمان و سامان دادن به اوضاع داخلی، و از سوی دیگر برای مدیریت فضای بورس‌ها و بازارهای نفت از طریق تبلیغات سیاسی.

آتش‌بس شکننده

تنها دو روز پس از انتشار مفاد این یادداشت، شماری از مقام‌های ارشد کاخ سفید، در رأس آنان دونالد ترامپ، به تدریج فضای ابهام را درباره برخی مفاد توافق گسترش دادند. تمرکز اصلی بر بند پنجم، مربوط به مدیریت تنگه هرمز، بود و در کنار آن، موضوعاتی همچون برنامه هسته‌ای ایران نیز مطرح شد؛ مسائلی که قرار بود طی ۶۰ روز آینده در مذاکرات بعدی مورد بررسی قرار گیرند.

همزمان با کارزارهای رسانه‌ای برای زیر سؤال بردن نیت‌های ایران، کاخ سفید بار دیگر به ادبیات سیاسی مبتنی بر برتری‌طلبی و خودبزرگ‌بینی بازگشت؛ ادبیاتی که بر «شکست‌ناپذیری قدرت آمریکا» تأکید می‌کرد. در همین چارچوب، فرماندهی مرکزی ارتش آمریکا با این ادعا که قصد تأمین امنیت عبور کشتی‌ها را دارد، درگیری‌های نظامی محدود و پراکنده‌ای را با نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و ارتش ایران آغاز کرد.

همچنین واشنگتن با نقض آشکار برخی از مهم‌ترین بندهای توافق، از ادامه حملات اسرائیل به لبنان و مردم آن جلوگیری نکرد؛ اقدامی که به‌روشنی با بند نخست توافق، مبنی بر توقف اقدامات خصمانه در تمامی جبهه‌ها، از جمله لبنان، در تضاد بود.

در ادامه، آمریکا روند مذاکرات لبنان و اسرائیل را نیز فعال‌تر کرد و با استفاده همزمان از ابزارهای فشار و تشویق، از جمله مشوق‌های مالی، کوشید دولت عون-سلام را به فاصله گرفتن از تعهدات مندرج در یادداشت تفاهم سوق دهد و امتیازهای بیشتری به زیان ایران به دست آورد.

این اهداف عبارت بودند از:

- « محروم کردن ایران از یکی از مهم‌ترین اهرم‌های قدرت خود در مذاکرات؛
- « ضربه زدن به اصل وحدت جبهه‌های مقاومت؛
- « و در نهایت، برداشتن گامی دیگر در مسیر تثبیت پروژه «خاورمیانه جدید».

تشدید حساب‌شده

ایالات متحده آمریکا، همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، تلاش‌های گسترده‌ای برای تضعیف یادداشت تفاهم انجام داد تا مهم‌ترین مفاد آن — از جمله توقف تجاوز در همه جبهه‌ها، آزادسازی دارایی‌ها و اموال مسدودشده ایران و موارد مشابه — را بی‌اثر کند و در سازوکارهای اجرای توافق دست ببرد. این سیاست ظرف حدود یک ماه، توافق را به مرحله‌ای از شکنندگی و تنش دائمی کشاند و در هفته اخیر آن را وارد مرحله‌ای تازه کرد که با تشدید سیاسی و نظامی همراه بود.

در عرصه سیاسی، دونالد ترامپ در ۸ ژوئیه، همزمان با حضور در نشست سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) در

لاریجانی، رئیس پیشین شورای عالی امنیت ملی، از آن با عنوان «بمب هسته‌ای واقعی ایران» یاد کرده بود. نیروهای آمریکایی طی حدود ده روز گذشته تقریباً هر شب شهرهایی مانند هرمزگان، بندرعباس، جاسک و سیریک و همچنین جزایری چون قشم، لارک، کیش و خارک را که همگی در نزدیکی تنگه هرمز قرار دارند، هدف حملات خود قرار داده‌اند.

هدف اصلی این حملات، تضعیف موقعیت ایران در مذاکرات آینده است؛ به‌ویژه آنکه ترامپ، با وجود اعلام پایان توافق، بار دیگر مسیر مذاکره را گشوده است. در همین چارچوب، نویسنده به اظهارات معاون رئیس‌جمهور آمریکا استناد می‌کند که گفته است:

«تشدید نظامی و حملات کنونی، ابزاری عملی برای وادار کردن ایران به بازگشت به میز مذاکره است».

نتیجه‌گیری

تجربه دیپلماسی آمریکا نشان داده است که مذاکرات این کشور در بسیاری از موارد چیزی جز مانورهای موقت و فریب‌های تاکتیکی نیست؛ مانورهایی که معمولاً دو هدف را دنبال می‌کنند: یا تثبیت دستاوردهایی که از طریق میدان نبرد و موازنه قوا به دست آمده‌اند، یا تکمیل اهدافی که قدرت نظامی به تنهایی نتوانسته است محقق سازد. اتکای بی‌حدوحصر به قدرت نظامی، اصل بنیادین دکترین آمریکا در مدیریت بحران‌ها و جنگ‌هاست؛ رویکردی که بدون درس گرفتن از شکست‌ها و ناکامی‌های گذشته، همچنان تکرار می‌شود. او معتقد است تاریخ خونین ایالات متحده نشان داده است که احساس برتری و اعتماد بیش از حد به قدرت، بارها واشنگتن را به تکرار همان اشتباهات و انتخاب‌های شکست‌خورده سوق داده است.

حتی اگر حملات کنونی با همین شدت ادامه یابد یا، آن‌گونه که ترامپ تهدید کرده، شدیدتر نیز شود، آمریکا به اهدافی که در گذشته از دستیابی به آنها ناتوان بوده است، دست نخواهد یافت؛ نه به آنچه ترامپ «پیروزی کامل» می‌نامد و نه حتی به دستاوردهای محدودی که بتواند واشنگتن را از آنچه نویسنده «باتلاق ایران» می‌خواند، خارج کند.

روند درگیری‌های اخیر نشان می‌دهد که جنگ وارد مرحله‌ای از فرسایش شده است؛ مرحله‌ای که ایران، با وجود خسارت‌های سنگین انسانی و مادی، در مدیریت آن تجربه و توانایی بیشتری دارد. در مقابل، ایالات متحده هرچند در جنگ‌های کوتاه و برق‌آسا معمولاً موفق بوده، اما در جنگ‌های طولانی بارها با شکست‌های پرهزینه روبه‌رو شده است. *

آنکارا، سطح حملات لفظی خود را علیه جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن افزایش داد و مستقیماً آتش‌بس را هدف قرار داد و بدون پرده‌پوشی گفت: «آتش‌بس دیگر تمام شده است... متعلق به گذشته است». او چند روز بعد نیز در سخنرانی خطاب به ملت آمریکا هشدار داد: «کار ایران تمام شده است. این کشور دیگر هیچ پولی از آمریکا دریافت نخواهد کرد؛ حتی ده سنت». ترامپ تنها به این تغییر موضع و بازگرداندن فضای جنگ بسنده نکرد، بلکه در سلسله‌ای از اظهارات و پیام‌های خود، شدیدترین توهین‌ها را متوجه جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن کرد. به گفته او، آنان «گروهی احمق»، «دیوانه» و «اشرار» هستند که «فقط زبان زور را می‌فهمند».

تشدید در میدان نبرد

در عرصه نظامی نیز درگیری‌ها از شکل پیشین خود — که محدود و پراکنده بود — خارج شد و شدت بیشتری یافت، به‌گونه‌ای که وضعیت میدانی بار دیگر به شرایط دو جنگ قبلی، یعنی «جنگ دوازده‌روزه» و سپس «جنگ چهل‌روزه»، شباهت پیدا کرد. نیروهای نظامی آمریکا بار دیگر با اتکا به برتری هوایی و دریایی خود، حملات گسترده و ویرانگری را در مناطق جغرافیایی مشخصی آغاز کردند؛ مناطقی که از پیش بر اساس محاسبات سیاسی دولت ترامپ تعیین شده بود. دولت ترامپ هم‌زمان با فشارهای مالی، حقوقی و سیاسی — انتخاباتی، ناچار بود شدت این تشدید را کنترل کند تا اوضاع به سمت جنگی تمام‌عیار کشیده نشود؛ جنگی که هزینه‌های آن، به‌ویژه در آستانه انتخابات میان‌دوره‌ای کنگره، برای حزب جمهوری‌خواه بسیار سنگین بود.

بر اساس شواهد موجود، جنگ کنونی با محاسبات دقیقی از سوی هر دو طرف پیش می‌رود. اگرچه اهداف و انگیزه‌های آنان متفاوت است، اما هر دو می‌کوشند از تبدیل بحران به یک جنگ فراگیر جلوگیری کنند؛ زیرا همگان می‌دانند که پیامدهای چنین جنگی نه‌تنها برای منطقه و ملت‌های آن، بلکه برای اقتصاد جهانی نیز بسیار سنگین خواهد بود، به‌ویژه با توجه به منابع عظیم نفت و گاز منطقه و جایگاه راهبردی آن در مسیرهای کشتیرانی و تجارت جهانی.

تمرکز بر تنگه هرمز

بمب‌ها و موشک‌های آمریکا در روزهای اخیر عمدتاً نوار ساحلی جنوب تنگه هرمز را هدف قرار داده‌اند؛ اقدامی که هدف آن شکستن نفوذ و برتری ایران بر این گذرگاه راهبردی و خارج کردن آن از معادله قدرت تهران است. رهبران ایران بارها بر اهمیت استراتژیک این تنگه تأکید کرده‌اند. محمدباقر قالیباف، رئیس مجلس شورای اسلامی، آن را «موهبتی الهی برای ایران» توصیف کرده و علی



بیانیه حزب گرایش دموکراتیک

مراکش - دفتر سیاسی

همبستگی بین المللی میان ملت‌ها، یکی از ارکان اساسی مقاومت در برابر توسعه طلبی امپریالیستی صهیونیستی است. همبستگی و حمایت کامل از مبارزات طبقه کارگر، دهقانان فقیر و همه زحمتکشان.

«دفتر سیاسی حزب گرایش دموکراتیک کارگران مراکش»، نشست عادی خود را روز یکشنبه ۱۹ ژوئیه ۲۰۲۶ برگزار کرد. در این نشست، مهم‌ترین مسائل سیاسی و تشکیلاتی حزب، به ویژه موضوعات مربوط به آمادگی برای برگزاری ششمین کنگره ملی که قرار است در روزهای ۷، ۸ و ۹ اوت ۲۰۲۶ برگزار شود، همچنین تحولات جاری در همه سطوح، مورد بررسی قرار گرفت و در پایان تصمیم گرفته شد موارد زیر اعلام شود:

«دفتر سیاسی»، جنگ نسل کشی مستمری را که رژیم صهیونیستی بیش از ۱۰۰۰ روز است علیه مردم بی‌دفاع فلسطین، به ویژه در نوار غزه، از طریق بمباران‌های روزانه، کشتار، پاکسازی قومی، محاصره، گرسنگی دادن و آوارگی اجباری به راه انداخته است، به شدت محکوم می‌کند.

«دفتر سیاسی» بار دیگر محکومیت قاطع خود را نسبت به ادامه روند عادی سازی روابط خیانت آمیز رژیم مراکش با رژیم صهیونیستی اعلام می‌کند. همچنین تصمیم مراکش برای پیوستن به آنچه «نیروی بین المللی تثبیت» در چارچوب شورای موسوم به صلح نامیده می‌شود را محکوم می‌نماید. این اقدام را روندی خطرناک می‌داند که هدف آن هرچه بیشتر درگیر کردن کشور

در حمایت نظامی و لجستیکی از پروژه امپریالیستی - صهیونیستی برای نابودی مقاومت فلسطین و از میان بردن آرمان فلسطین است؛ اقدامی که آشکارا با اراده مردم مراکش، که از مردم فلسطین حمایت کرده و هرگونه عادی سازی روابط با این رژیم را رد می‌کنند، در تضاد است. «دفتر سیاسی» خواستار خروج فوری از این توافق شوم و تشدید مبارزه مشترک و متحد در چارچوب «جبهه مراکشی حمایت از فلسطین و مخالفت با عادی سازی» برای شکست پروژه عادی سازی و حمایت از مبارزات مردم فلسطین در راه دستیابی به حقوق ملی خود، از جمله حق تعیین سرنوشت، بازگشت آوارگان و برپایی دولت دموکراتیک خود در سراسر فلسطین با پایتختی قدس است.

«دفتر سیاسی»، مداخله سرکوبگرانه برای جلوگیری از راهپیمایی مسالمت آمیزی را که شعبه طنجه «جبهه مراکشی حمایت از فلسطین و مخالفت با عادی سازی» در روز شنبه ۱۸ ژوئیه ۲۰۲۶ برگزار کرده بود، به شدیدترین وجه محکوم می‌کند. همچنین بازداشت حدود ۱۸ فعال، از جمله رفیق «حکیم نکتار»، رئیس شعبه جبهه و عضو حزب گرایش دموکراتیک در طنجه، را محکوم می‌نماید.

دفتر سیاسی از سرگیری تجاوز امپریالیسم آمریکا علیه ایران را، که نقض آشکار تفاهم نامه امضا شده میان دو طرف برای پایان دادن به جنگ است، محکوم می‌کند. این اقدام منطقه را در معرض کشیده شدن به جنگی گسترده قرار می‌دهد که کشورهای منطقه و ملت‌های آن را ویران خواهد کرد. از اینرو، تقویت مبارزه و وحدت نیروهای مقاومت و ملت‌ها برای ناکام گذاشتن پروژه امپریالیستی - صهیونیستی با هدف تحمیل سلطه مطلق بر منطقه و رهایی آن از رژیم‌های استبدادی و وابسته‌ای که در اجرای این پروژه استعماری مشارکت دارند، ضروری است. «دفتر سیاسی» همبستگی کامل خود را با رفیق «حمه همّامی»، دبیر کل حزب کارگران تونس، در برابر کارزارهای تخریب شخصیت و اراغاب که او و فعالان حزب کارگران را هدف قرار داده و اخیراً به تهدید به قتل از سوی یکی از اوباش رژیم استبدادی حاکم بر تونس رسیده است، اعلام می‌کند.

«دفتر سیاسی» مصادره اراضی اشتراکی و قبیله‌ای، تخریب خانه‌ها در منطقه اولاد عیاشی در شهر سلا و محروم کردن بیش از ۵۰۰ خانواده از دریافت غرامت و مسکن جایگزین، با وجود آنکه برخی از آنان سال‌ها در این منطقه سکونت داشته‌اند، با هدف واگذاری این اراضی به لابی‌های سوداگر املاک را به شدت محکوم می‌کند. همچنین همبستگی خود را با مبارزات مشروع قربانیان سیاست‌های زمین خواری و تخریب منازل اعلام کرده و سرکوب خشونت آمیزی را که دهقانان فقیر روستای اولاد ریاح القبلیه در منطقه غرب هنگام دفاع از زمین‌های خود با آن مواجه شدند، محکوم می‌نماید؛ جایی که نیروهای ژاندارمری سلطنتی با گلوله جنگی به سوی آنان تیراندازی کردند و چندین نفر، از جمله دو کودک، زخمی شدند. دفتر سیاسی خواستار انجام تحقیقاتی مستقل و بی طرفانه و محاکمه عاملان این جنایت است و از همه نیروهای آزادی خواه می‌خواهد در کنار قربانیان رانت خواری، فساد، زمین خواری و تخریب منازل بایستند و



آنان که با رأی زندگی می کنند و با تاج رؤیا می بافند

عجیب است؛ آدمی می تواند چهل سال در هوای جمهوری نفس بکشد، نان دموکراسی را بخورد، سایه قانون را بر سرش داشته باشد، روز انتخابات با شال رنگ حزب محبوبش عکس یادگاری بگیرد، به شکست و پیروزی صندوق رأی تمکین کند؛ اما همین که نام ایران به میان می آید، همه آن باورها را مثل لباس عوض کند. آنجا جمهوریت نعمت است، اینجا لعنت. آنجا پارلمان عقل است، اینجا مزاحم. آنجا حزب ستون سیاست است، اینجا دکان تفرقه. و آخر کار، نسخه ای می پیچند که بوی کهنگی اش از صد سال آن طرف تر می آید: شاه؛ آن هم نه مشروطه، که مطلقه. شاهی که قانون باشد، دولت باشد، ملت باشد و خدا را هم اگر فرصت کرد، نمایندگی کند.

طنز روزگار اینجاست که پرچم این رؤیا را حسرت السلطنه ای بر دوش می کشد که از سلطنت، جز حسرتش چیزی نمانده است. مردی که اقتدار را نه در کارنامه دارد، نه در تجربه، نه در عمل. اگر تاجی هم بر سرش بگذارند، سنگین تر از آن است که گردنش تاب بیاورد. اما مگر مرید، عقل می خواهد؟ برای او تاج مهم نیست؛ چکمه مهم است. شاه اگر ناتوان باشد، زندان را توانمند می کنند؛ اگر بی اقتدار باشد، سرنیزه را مقتدر می کنند.

همین جماعت تا دیروز از آن سوی مرزها برای جنگ هورا می کشیدند؛ از تحریم نان مردم لذت می بردند و بمب را «نجات» می نامیدند. آرزویشان این بود که بیگانه بیاید، ویران کند و برایشان تختی بگذارد تا دورش کف بزنند. اما چون رؤیایشان به سنگ خورد، ناگهان لباس صلح طلبی پوشیدند. حالا همان دستی که دیروز آتش می خواست، امروز انگشت اتهام به سوی دیگران گرفته و از صلح موعظه می کند. این جماعت را نمی توان با منطق نقد کرد؛ تناقض، مذهب شان است. از دموکراسی فقط آن بخش را دوست دارند که به نفع خودشان باشد و از استبداد فقط آن قسمت را که بر سر دیگران فرود آید. آزادی را برای خود می خواهند، زنجیر را برای ملت.

آشفته گی اگر روزی معجم شود، چهره همین ها را به خود می گیرد؛ موجودی که از هر ایدئولوژی تکه ای کنده، از هر قدرتی لقمه ای گرفته، از هر فاجعه ای امیدی بسته است. معجونی که در آن تاج هست، پرچم هست، تحریم هست، جنگ هست، اشک تمساح هست، شعار آزادی هم هست؛ اما انسان نیست. وجدان نیست. شرم نیست. *

از مبارزات آنان برای دستیابی به حقوق عادلانه و مشروع شان حمایت کنند.

«دفتر سیاسی» ادامه حملات حکومت به آزادی های عمومی و هدف قرار دادن فعالان، روزنامه نگاران و هنرمندان از طریق بد نام سازی، بازداشت و محاکمه های نمایشی را محکوم می کند. آخرین قربانی این روند، رپر «مهدی الیوبی»، معروف به «باد سیاه» - Black Win است. دفتر سیاسی خواستار آزادی فوری او و همه زندانیان سیاسی است.

حزب بار دیگر حمایت خود را از مبارزات طبقه کارگر، دهقانان فقیر و همه زحمتکشان علیه طمع سرمایه داری جهانی و داخلی اعلام می کند و از همه حامیان طبقه کارگر مراکش می خواهد در مبارزات این طبقه برای دفاع از حقوق و حفظ دستاوردهایش مشارکت کنند. همچنین از پایداری قهرمانانه کارگران شرکت سیکومک در مکناس در مبارزه حماسی شان که به عنوان صفحه ای درخشان در تاریخ طبقه کارگر مراکش باقی خواهد ماند، ابراز افتخار می کند. دفتر سیاسی از ابتکارات کمیته ملی حمایت از کارگران سیکومک نیز تقدیر کرده و آمادگی حزب را برای مشارکت در همه فعالیت های میدانی این کمیته تا تحقق عدالت برای کارگران اعلام می دارد.

حزب ما تشکیل کمیته مرکزی نظارت بر انتخابات تحت سرپرستی وزارت کشور را - نهادی که سابقه ای طولانی در مهندسی و دستکاری نقشه انتخاباتی دارد - دلیلی بر درستی موضع خود مبنی بر تحریم انتخابات آینده می داند. این موضع بر این باور استوار است که شرایط لازم برای برگزاری انتخابات آزاد، عادلانه و دموکراتیک که بیانگر اراده و حاکمیت مردم مراکش باشد، فراهم نیست و این انتخابات تنها به تثبیت ساختارهای استبداد و فساد خواهد انجامید.

«دفتر سیاسی» بار دیگر اخراج خودسرانه ۲۲ دانشجوی عضو اتحادیه ملی دانشجویان مراکش از دانشگاه ابن طفیل در قنطره را به شدت محکوم کرده و خواستار لغو فوری این تصمیم، توقف پیگردهای قضایی علیه دانشجویان، آغاز گفت و گویی جدی و مسئولانه با نمایندگان دانشجویان و تحقق مطالبات عادلانه و مشروع آنان است. همچنین از جریان های دانشجویی مترقی و دموکراتیک می خواهد همبستگی بیشتری نشان داده و بر پایه اصول اتحادیه ملی دانشجویان مراکش، مبارزه متحد دانشجویی را برای مقابله با سرکوب و طرح های ارتجاعی طبقاتی علیه دانشگاه مراکش تقویت کنند.

در پایان، «دفتر سیاسی» حزب گرایش دموکراتیک، سطح مطلوب آمادگی برای برگزاری ششمین کنگره ملی را مورد توجه قرار داده، از پویایی تشکیلاتی و مبارزاتی شعب حزب و بخش های جوانان و زنان قدردانی می کند و خواستار ادامه تلاش های پیگیر برای پیشبرد روند ساختن یک حزب مستقل کارگری به منظور تحقق وظایف رهایی ملی و دموکراتیک با افق سوسیالیستی می شود.

کازابلانکا، ۱۹ ژوئیه ۲۰۲۶ *



ادبیات مارکسیستی به زبان ساده

ده سال بعد از آنکه کنفرانس احزاب برادر مارکسیست-لنینیست در سال ۱۹۷۵ برگزار گردید و در آن رویزیونیسم خطر عمده در جنبش کمونیستی تشخیص داده شد، رفیق زنده‌یاد دکتر غلامحسین فروتن با بررسی و تجزیه و تحلیل عملکرد ده‌ساله رویزیونیسم در سطح جهان اقدام به نوشتن کتاب ارزشمند «رویزیونیسم در تئوری و عمل» نمود. حزب کار ایران (توفان) جهت آگاهی و آموزش نسل جوان، که جوایب حقیقت است، اقدام به درج بخش‌های عمده این اثر در ستون «ادبیات مارکسیستی به زبان مختصر و ساده» توفان الکترونیک نمود. باشد تا با انتشار بخش‌هایی از این اثر ارزنده گامی ولو کوچک در تنویر افکار و پاکیزگی مارکسیسم لنینیسم برداشته باشیم.

هیئت تحریریه

نقشه‌ی استراتژیک

۱ - نقاط عطف تاریخی، نقشه‌های استراتژیکی

استراتژی حزب امری ثابت نیست که همیشگی باشد. با تغییر نقطه‌ی عطف تاریخی، با جابجا شدن‌ها، تغییر می‌پذیرد. این تغییرات در این بیان می‌شوند که برای هر نقطه‌ی عطف تاریخی به تنهایی، یک نقشه‌ی استراتژیکی ویژه و مناسب با خودش طرح‌ریزی می‌گردد که در طول سرتاسر مرحله از نقطه‌ی عطفی به نقطه‌ی عطف دیگر به قوت خود باقی می‌ماند. در نقشه‌ی استراتژیکی، سمت ضربه‌ی اصلی نیروهای انقلابی تعیین گشته و شامل طرح جهت تقسیم مربوطه‌ی میلیون‌ها توده در جبهه‌ی اجتماعی می‌گردد. طبیعتاً نقشه‌ی استراتژیکی که برای دوره‌ی تاریخی معینی با خصوصیات خود ارزشمند می‌باشد، نمی‌تواند برای دوره‌ی تاریخی دیگری با خصوصیات کاملاً دیگری، مفید واقع شود. هر نقطه‌ی عطف تاریخی دارای نقشه‌ی استراتژیکی

متشابه لازم خویش و وظائف محوله‌ی اوست. عین همین را می‌شود در رابطه با امر جنگ تشخیص داد. نقشه‌ی استراتژیکی طرح‌ریزی شده برای جنگ، علیه «کلچاک» نمی‌توانست برای جنگ بر علیه «دنیکین» که برایش نقشه‌ی استراتژیکی جدیدی لازم می‌نمود، معتبر باشد. اما این نقشه برای جنگ؛ - برای مثال بر علیه لهستانی‌ها در سال ۱۹۲۰- بی‌اعتبار بود، زیرا هم سمت ضربه‌های اصلی و هم طرح‌های تقسیم مهم‌ترین نیروهای جنگی می‌بایستی جبراً در همه این موارد متفاوت باشند. تاریخ نوین روسیه سه نقطه‌ی عطف اساسی را که در تاریخ حزب سبب اجرای سه نقشه‌ی استراتژیکی متفاوت گشتند، می‌شناسد. ما لازم می‌دانیم آنها را با توضیحات کوتاهی بیان داریم تا مجسم نمائیم که نقشه‌های استراتژیکی حزب به طور کلی چگونه با جابجا شدن‌های تاریخی نوین، شکل می‌یابند.

۲- اولین نقطه‌ی عطف تاریخی و پیشروی به سوی انقلاب بورژوا - دمکراتیک در روسیه

این نقطه‌ی عطف در اوایل قرن بیستم ظاهر می‌شود، در دوره‌ی جنگ روس - ژاپن، هنگامی که شکست ارتش تزاری و اعتصابات سیاسی بی‌نظیر کارگران روسی، کلیه‌ی طبقات مردم را به مبارزه می‌طلبد و به میدان مبارزه سیاسی کشاندند. این نقطه‌ی عطف در روزهای فوریه ۱۹۱۷ به پایان رسید. در این دوره در حزب دو نقشه‌ی استراتژیکی در مقابل هم در مبارزه بودند. نقشه‌ی منشویک‌ها (پلخانف - مارتف ۱۹۰۵) و نقشه‌ی بلشویک‌ها (رفیق لنین ۱۹۰۵).

استراتژی منشویکی نقشه‌ی زدن ضربه‌ی اصلی بر علیه تزاریسیم را تحت خط مشی وحدت بورژوازی لیبرال با پرولتاریا می‌کشید. با حرکت از اینکه انقلاب در آن زمان به عنوان یک انقلاب بورژوائی مطرح بود، این نقشه نقش هژمونی (رهبری) جنبش را در اختیار بورژوازی لیبرال واگذار می‌کرد و پرولتاریا را به داشتن نقش «پوزیسیون کاملاً چپ»، به داشتن نقش

حکومت موقتی، بین انقلاب و ضد انقلاب این طرف و آن طرف در نوسان بود، بالاخره در زمان افتتاح «مجلس مشاوره‌ی دموکراتیک» به خود شکل گرفت (سپتامبر ۱۹۱۷). این استراتژی بر این پایه بود که شوراهای آهسته، آهسته ولی با مقاومت از مسند قدرت بیرون بکشاند و کلیه‌ی قدرت را در کشور، در دست یک «پیش پارلمان»، نمونه‌ی یک مجلس بورژوازی آینده متمرکز نماید.

مسائل جنگ و صلح، اصلاحات ارضی، کارگران و مسئله‌ی ملی را به تشکیل مجلس قانونگذاری محول نمودند که آن هم به سهم خود به زمان نامعینی محول گشته بود. «کل قدرت به دست مجلس قانون گذاری». سوسیال رولوسیونرها و منشویک‌ها نقشه‌ی استراتژیکی خود را به این نحو بیان می‌داشتند. این نقشه‌ای بود برای مهیا ساختن دیکتاتوری بورژوازی، دیکتاتوری شانه‌زده و اطو کرده «کاملاً دموکرات» اما به هر حال یک دیکتاتوری بورژوازی.

استراتژی بلشویکی (رجوع شود به تذهای منتشره‌ی آوریل ۱۹۱۷ رفیق لنین) نقشه‌ی زدن ضربه‌ی اصلی تحت خط‌مشی از بین بردن قدرت بورژوازی، توسط نیروی متحد کارگران و دهقانان فقیر، تحت خط‌مشی سازمان‌دهی دیکتاتوری پرولتاریا به شکل جمهوری شوراهای داشت. گسستن از امپریالیسم و بریدن از جنگ، آزادی ملیت‌های در بند حکومت سابق روسیه، سلب مالکیت از مالکان ارضی و سرمایه‌داران و آماده نمودن شرایط برای سازماندهی یک اقتصاد سوسیالیستی. اینها بودند عناصر نقشه‌ی استراتژیکی بلشویک‌ها در این دوره. «کل قدرت به دست شوراهای». بلشویک‌ها نقشه‌ی استراتژیکی خود را به این نحو بیان می‌داشتند.

این تنها از این نظر مهم نبود که این نقشه، نیروهای محرک نوین انقلاب پرولتاریائی را در روسیه به درستی به حساب آورده بود، بلکه از این نظر نیز که اوج گرفتن جنبش انقلابی را در غرب تسریع و تسهیل می‌گردانید.

رشد بعدی حوادث تا سرنگونی اکتبر صحت این نقشه‌ی استراتژیکی را تمام و کمال تأیید کرده است.

۴ - سومین نقطه‌ی عطف و پیش روی به سوی دیکتاتوری پرولتاریا در اروپا

سومین نقطه‌ی عطف با سرنگونی اکتبر آغاز گشت، وقتی که جنگ مرگ و نیستی دو گروه امپریالیستی غرب به اوج خود رسیده بود، وقتی که در غرب ظاهراً بحرانی انقلابی فرا می‌رسید، وقتی که قدرت حکومتی بورژوازی ورشکسته و در تضادها، مغروق در روسیه زیر ضربات انقلاب پرولتری از هم پاشیده می‌گشت، وقتی که انقلاب پرولتری پیروزمند با گسستن از امپریالیسم و بریدنش از جنگ، دشمنان سوگند خورده‌ای را در شکل ائتلاف امپریالیستی غرب به سوی خود جلب کرده بود، هنگامی که اسناد قانون‌گذاری حکومت شوروی درباره صلح، تصاحب زمین‌های مالکان ارضی، سلب مالکیت از سرمایه‌داران و آزادی ملیت‌های در بند؛ اعتماد میلیون‌ها توده‌ی زحمت‌کش سراسر جهان را جلب می‌کرد. این نقطه‌ی عطفی بود در مقیاس

«پیش‌تازنده‌ی» بورژوازی محکوم می‌ساخت، در حالی که طبقه‌ی دهقان به مثابه‌ی یکی از مهم‌ترین نیروهای انقلاب از دیده‌ها ناپدید می‌گشت. فهمیدن این، مشکل نیست که این نقشه از آنجائی که در کشوری مثل روسیه میلیون‌ها دهقان را از جریان حذف می‌کرد، ناامیدوارانه تخیلی بود و چون سرنوشت انقلاب را در دست بورژوازی لیبرال (هژمونی بورژوازی) قرار می‌داد، ارتجاعی بود، زیرا بورژوازی علاقه‌ای به پیروزی کامل نداشت و غالباً آماده بود که با ائتلاف با تزارسم به جنبش خاتمه بدهد. استراتژی بلشویکی (رجوع شود به «دو تاکتیک») رفیق لنین نقشه‌ی زدن ضربه‌ی اصلی انقلاب را بر علیه تزارسم تحت خط‌مشی همکاری پرولتاریا با دهقانان و خنثی نمودن بورژوازی لیبرال مطرح می‌ساخت. با حرکت از اینکه بورژوازی لیبرال به پیروزی کامل انقلاب بورژوا - دموکراتیک علاقمند نیست و در مقابل پیروزی انقلاب ائتلاف با تزارسم را به قیمت ائتلاف با کارگران و دهقانان ترجیح می‌دهد. این نقشه به پرولتاریا، به مثابه‌ی تنها طبقه‌ی انقلابی پیگیر در روسیه، نقش رهبری جنبش انقلابی را محول می‌نمود. این نقشه ارزشش تنها در این نیست که نیروهای محرک انقلاب را به درستی به حساب آورده بود، بلکه چون این نقشه نقطه‌ی اندیشه‌ی دیکتاتوری پرولتاریا (هژمونی پرولتاریا) را هم در خود نهفته داشت. برای اینکه دوره‌ی بعدی و اولی‌تر انقلاب در روسیه را با نبوغ از پیش می‌دید و گذار به آن را ساده‌تر نمود. رشد بعدی انقلاب تا فوریه ۱۹۱۷ صحت این نقشه‌ی استراتژیکی را تمام و کمال تأیید کرده است.

۳ - دومین نقطه‌ی عطف تاریخی و پیش روی به سوی دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه

دومین نقطه‌ی عطف از فوریه ۱۹۱۷، پس از سرنگونی تزارسم آغاز گشت. زمانی که جنگ امپریالیستی، شکست‌پذیری و مرگ‌آوری سرمایه‌داری را در سراسر جهان برملا ساخته بود، هنگامی که بورژوازی لیبرال عملاً ناتوان از کسب قدرت امور کشوری بود و نیز ناچار به تأیید تجدید قدرت (حکومت موقتی) بود.

وقتی که شورای کارگران و نمایندگان سربازان عملاً قدرت را به دست داشتند، ولی نه تجربه داشتند و نه خواهان آن بودند که از آن استفاده‌های لازم را بنمایند، هنگامی که سربازان در جبهه و کارگران و دهقانان در پشت جبهه زیر بار جنگ و اقتصاد درهم و برهم فریاد برمی‌آوردند؛ هنگامی که رژیم «دو حکومتی» و «کمسیون» ارتباط توسط تضادهای داخلی خود تکه تکه گشته و نه قادر به جنگ کردن و نه هم قادر به صلح بود، نه تنها هیچ راه خروجی از این بن بست پیدا نکرد، بلکه اوضاع را هم مغشوش تر ساخت.

این دوره با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ پایان یافت.

در این دوره در درون شوراهای دو نقشه‌ی استراتژیکی با یک دیگر در جدال بودند: نقشه‌ی منشویک‌ها و سوسیال رولوسیونرها و نقشه‌ی بلشویک‌ها. استراتژی منشویک‌ها و سوسیال رولوسیونرها که در اوائل، در فاصله‌ی بین شوراهای

هولوکاست فلسطینی، جهان «متمدن غرب» را معذب نمی‌کند!

اینکه بگوییم غزه را نمی‌توان با هولوکاست مقایسه کرد، یک استدلال نیست - بلکه تلاشی است برای تعیین این که کدام مشابهت‌های تاریخی مجاز به بحث هستند. مقایسه‌های تاریخی به معنای شناسایی الگوهاست، نه ادعای یکسانی دو رویداد. مضحک این است که بسیاری از کسانی که مدعی دفاع از یادبود هولوکاست هستند، وقتی از تاریخ برای هشدار درباره غیرانسانی‌سازی، مجازات دسته‌جمعی و کشتار جمعی غیرنظامیان استفاده می‌شود، برآشفته می‌گردند. اگر تاریخ تنها زمانی قابل استفاده باشد که به چالش کشیدن دیدگاه سیاسی خود فرد نپردازد، آن را به ابزاری سیاسی تبدیل کرده‌ایم، نه عبرتی اخلاقی.

به‌علاوه، بسیار نادرست است که انتقاد از دولت اسرائیل را به‌گونه‌ای تلقی کنیم که گویی متوجه یهودیان است. بسیاری از یهودیان - از جمله بازماندگان هولوکاست، پژوهشگران، و سازمان‌های یهودی - خود به‌شدت از اقدامات اسرائیل در غزه فاصله گرفته‌اند. اذعان به این امر نه تنها کاستن از هولوکاست نیست، بلکه جدی گرفتن درس‌های آن است.

وقتی برجسته‌ترین کارشناسان حقوق بین‌الملل، کارشناسان سازمان ملل و نهادهای حقوق بشری هشدار داده‌اند که نشانه‌های قوی از نسل‌کشی وجود دارد، بحث درباره مشابهت‌های تاریخی کاملاً مشروع است. تاریخ وجود ندارد تا از دولت‌ها در برابر انتقاد محافظت کند - وجود دارد تا به ما کمک کند الگوها را پیش از آنکه دیر شود، تشخیص دهیم.

هولوکاست فلسطین از ۱۹۴۸ آغاز شد و امروز در غزه به اوج خود رسیده و شاهدش هستیم.

قطع برق، آب و غذا و پرتاب بمب‌های ویرانگر بر فراز غزه برسر مردم غیرنظامی از بیمارستان گرفته تا کتابخانه، مدرسه و دانشگاه و کودکان و تاراندن آنها از سرزمین مادری... قتل عام و اعدام ملتی است که تحت اشغال یک حکومت نژاد پرست و فاشیست قرار دارد و هر روز برای رهایی‌اش جان می‌دهد.

امروز هولوکاست واقعی در غزه است و ارتش اسرائیل همان نقش ضدبشری را ایفا می‌کند که ارتش نازی در سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ علیه یهودیان ایفا کرده است. هولوکاست غزه وجدان جهان «متمدن غرب» را معذب نمی‌کند خودشان همدست ارتش جنایتکار نازی اسرائیل هستند.

بین‌المللی، زیرا برای اولین مرتبه جبهه‌ی بین‌المللی سرمایه‌شکافته می‌شد، برای اولین مرتبه سرنگونی سرمایه‌داری عملاً در دستور روز قرار می‌گرفت. هم چنین بدین ترتیب انقلاب اکتبر از یک نیروی ملی و روسی به نیروی بین‌المللی و کارگران روس از یک لشکر عقب‌افتاده‌ی پرولتاریائی جهانی به پیشاهنگ او که با مبارزه و از خودگذشتگی خویش، کارگران غرب و کشورهای در بند شرق را بیدار می‌کرد، تبدیل گشت.

این نقطه‌ی عطف در تکامل خود هنوز پایان نیافته است، زیرا در مقیاس بین‌المللی هنوز شکفته نشده‌است، اما مضمون و سمت عمومی آن به اندازه‌ی کافی روشن و ظاهر گشته‌اند.

سابقاً دو نقشه‌ی استراتژیکی در محافل سیاسی روسیه در مقابل هم در جدال بودند: نقشه‌ی ضد انقلابیون که بخش فعال منشویک‌ها و سوسیال رولوسیونرها را در سازمان‌هایشان متشکل گردانیده بود و نقشه‌ی بلشویک‌ها.

ضد انقلابیون و سوسیال رولوسیونرها فعال و منشویک‌ها، نقشه‌شان بر اساس جمع‌آوری تمام عناصر ناراضی در یک جبهه؛ گروه افسران ارتش قدیم در پشت جبهه، و در جبهه‌ی دول بورژوائی ناسیونالیستی در سرزمین‌های کرانه‌ی روسیه، سرمایه‌داران و مالکان سلب مالکیت شده و جاسوسان «آنتانت» که لشکرکشی را آماده می‌ساختند و غیره بود. آنها این راه را در پیش گرفتند که قیام‌ها، با تهاجم خارجی، حکومت شوراهای را سرنگون نمایند و رژیم سرمایه‌دارای را مجدداً در روسیه برقرار کنند.

بلشویک‌ها برعکس نقشه‌شان بر اساس تحکیم داخلی دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه و بسط حوزه‌ی تأثیر انقلاب پرولتری به کلیه‌ی ممالک جهان از طریق پیوند فعالیت‌های پرولتاریای اروپا و ممالک در بند شرق بر علیه امپریالیسم جهانی بود.

بیان دقیق و مختصر بسیار قابل توجهی این نقشه‌ی استراتژیکی را رفیق لنین در رساله‌اش «انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد» به دست داده است: «آخرین حد آن چیزی را عمل کنید (به) عمل درآورید» که در یک کشور برای رشد، مساعدت، شعله‌ور ساختن انقلاب در تمام ممالک قابل اجراء است.

ارزش این نقشه‌ی استراتژیکی تنها در این نیست که نیروهای محرک انقلاب جهانی را به درستی به حساب آورده است، بلکه نیز در پیش‌بینی نمودن و تسهیل روزی است که بعدها ظاهر گشت و از طریق آن روسیه‌ی شوروی کانون جنبش انقلابی سراسر جهان شد، تبدیل به پایگاه رهایی کارگران غرب و مستعمرات شرق گشت.

تکامل بعدی انقلاب در سراسر جهان و نیز پنج سال قدرت شوروی در روسیه صحت این نقشه‌ی استراتژیکی را تمام و کمال تأیید نمود. واقعیت‌هایی نظیر اینکه ضدانقلابیون، سوسیال رولوسیونرها و منشویک‌ها که بارها کوشش کردند قدرت شوروی را ساقط نمایند، اکنون در مهاجرت می‌باشند. در صورتی که قدرت شوراهای و سازمان بین‌المللی پرولتاریا تبدیل به مهم‌ترین سلاح برای سیاست پرولتاریائی جهانی می‌شوند. این واقعیت‌های روشن‌بینانه صحت نقشه‌ی استراتژیکی بلشویک‌ها را ابراز می‌دارند. *

بدین اعتبار چپ از نظر تاریخی نماینده دمکراسی، آزادی و حذف امتیازات طبقاتی، برابری و برادری بود. مفهوم چپ که مقوله تاریخی است، از تحولات جهان مادی متأثر گشت و در هر مرحله‌ای از تکامل مبارزات اجتماعی انسانها مبین خواست طبقات ستم کشیده اجتماع باقی ماند.

چپ در انقلاب ۱۸۷۱ کمون به «کمونا»ها اطلاق می‌شد که اولین دیکتاتوری انقلابی کارگران را برپا کردند. چپ نیروئی بود که خواهان تحولات عمیق و بنیادی جامعه بود. در آن روزگار جنبش کارگری با آموزش سوسیالیسم به رهبری مارکس و انگلس، به جنبش آگاه بدل گردید. با گذار از سرمایه‌داری به امپریالیسم، لنینیسم پدیدار شد و این رهبر کبیر انقلاب سوسیالیستی اکتبر نمایندگی واقعی چپ‌ها را به عهده داشت و علیه اپورتونیست‌های رفرمیستی که می‌خواستند منافع آتی پرولتاریا را تخطئه کنند، به نبرد پرداخت. انقلاب کبیر اکتبر سوسیالیستی، پرولتاریا را که توسط حزب کمونیست بلشویک رهبری می‌شد، به احراز قدرت سیاسی ناآل آورد. چپ آنگاه تحت رهبری استالین به ساختمان عظیم سوسیالیسم دست زد. با بروز رویزیونیسم در اتحاد جماهیر شوروی، پس از درگذشت رفیق استالین، خائنین رویزیونیست که در احکام اساسی مارکسیسم - لنینیسم، به تجدیدنظر پرداختند، نقاب سوسیالیسم را از چهره برداشتند، با نام سوسیالیسم به نابودی کشور شوراها کمر همت بستند و تمام دست‌آوردهای عظیم انقلاب اکتبر و ساختمان سوسیالیسم را لگدمال کردند. در اینجا چپ نیرویی است که پرچم مبارزه علیه رویزیونیسم معاصر را برافراشت، از اصول و مبانی کمونیستی و دیکتاتوری پرولتاریا به دفاع برخاست و به زیر بار نظرات ضد کمونیستی رویزیونیست‌ها که در زیر لوای «مبارزه با کیش شخصیت استالین» به میدان آمده بودند، نرفت. احزابی که بدنبال دکتترین خروشچیسفم روان شدند، چپ نبودند، دشمنان چپ بودند و هیچ وجه مشترکی با چپ واقعی نداشته و ندارند.

بنابر این «چپ» واژه کشداری است. برای پرهیز از انحرافات موجود در جهان که هر کس خود را چپ می‌نامد صحیح‌تر است که از کمونیسم و مارکسیسم - لنینیسم استفاده کنیم. کمونیست‌ها خواهان انقلاب و استقرار سوسیالیسم و در نهایت خواهان کمونیسم و جامعه بی‌طبقه و بی‌دولت‌اند. کسی که کمونیسم و دیکتاتوری پرولتاریا را قبول ندارد، چپ نیست، یک رفرمیست سوسیال دمکرات و اصلاح‌طلب است و ربطی به کمونیسم و تاریخ آن ندارد.

برای درک اینکه چرا امروز نمی‌توان جوانان را جذب کرد و یا جذب جوانان کار مشکلی است و یا اینکه چرا نیروهای کمونیستی در سطح جهان به سرعت رشد نمی‌کنند، بدون تحلیل و درک صحیح از انقلاب اکتبر شوروی و پیروزی‌های درخشان، آن دوره ۴۰ ساله و دلایل شکست سوسیالیسم در شوروی در دهه ۵۰ و ۶۰ و تأثیرات جهانی آن نمی‌توان به این سؤال شما پاسخ داد و پیشروی کرد. نه تنها جذب جوانان در کشورهای استبدادزده ایران که احزاب انقلابی و شکل کمونیستی ممنوع و سرکوب می‌شوند، بلکه حتا در ممالک سرمایه‌داری غرب هم احزاب «چپ» ضعیف‌اند و جذب جوانان برایشان مشکل است. جذب نیروی جوانان بدون تبیین تاریخ یک قرن اخیر جنبش کمونیستی و فراز و فرود آن و درس‌آموزی صحیح از پیروزی‌ها و شکست‌های آن ممکن نیست. احزابی شایسته جذب نیروی جوان و رشد و تکامل‌اند که به تاریخ این جنبش تعلق دارند و مبارزه طبقاتی را تا دیکتاتوری پرولتاریا یعنی الغای مناسبات سرمایه‌داری و نفی استثمار و سرکوب بورژوازی باور دارند و آن را در برنامه خود گنجانده و عمیقاً بدان پایبند هستند. ما امروز در شرایط دشواری به‌سرمی‌بریم، لیکن اوضاع کنونی با مداخله کمونیست‌های انقلابی و استفاده از تجارب گران‌بهای جنبش کمونیستی تغییر خواهد کرد، کمونیست‌ها مجدداً برخوانند خاست و به بدیل انقلابی جامعه تبدیل خواهند شد. ما راهی طولانی و پر از سنگلاخ با پیچیده‌گی‌های خاص پیش رو داریم اما با شکل و حرزیت و اتکا به توده‌ها به پیروزی خواهیم رسید. شک نکنید!

به حزب ما بپیوندید تا با صف نیرومند واحد کمونیستی به جنگ دشمنان طبقاتی‌مان روییم! برایتان پیروزی آرزو داریم.*



گشت و گذاری در فیسبوک. پاسخ به

یک پرسش

پرسش: با سلام خدمت دست‌اندرکاران نشریه توفان الکترونیکی، پرسشی دارم در مورد اینکه چرا «نیروهای چپ» نمی‌توانند و یا نتوانستند نیروی جوان جذب کنند، چرا رشد نمی‌کنند تا به یک بدیل انقلابی چپ تبدیل شوند؟ اشکال کار کجاست؟ با تشکر از پاسخ‌تان با احترام.

روجا توکلی پور - سوئد

پاسخ: با تشکر از نامه و پرسش مهم‌تان! ابتدا باید روشن کرد «چپ» چیست؟ و چگونه آن را تعریف می‌کنیم و چگونه سوسیالیسم در نیمه راه متوقف شد و تأثیراتش بر جهان چگونه بوده است.

بطور مختصر واژه «چپ» به لحاظ تاریخی با انقلاب ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ فرانسه متولد شد. انقلابی که ناقوس مرگ عصر فئودالی را نواخت و قدرت را از دست فئودال‌ها به بورژواها منتقل ساخت. در طی سالها انقلاب در میان شرکت‌کنندگان در انقلاب دو صف به طرز برجسته‌ای از یکدیگر متمایز شدند. بورژوازی و توده ملت. در یک طرف صاحبان مزایا و امتیازات قرار داشتند که با تداوم انقلاب مخالف بودند و آن‌ها می‌خواستند که آتش انقلاب را با برخی اصلاحات فرونشاند و از سوی دیگر طبقه سوم که انقلاب یگانه امیدش بود و می‌خواست انقلاب ۱۴ ژوئیه و سقوط زندان باستیل را که قدرت را از چنگ فئودال‌ها به‌درد آورده، به دست بورژوازی سپرده بود، تکمیل نماید. توده مردم مایل نبودند که فقط بورژوازی از نعمات انقلاب بهرمند گردد. «ژاکوبین‌ها» نماینده جناح انقلابی دمکرات در انقلاب فرانسه بودند. در انجمن قانونگذاری، تقسیم‌بندی روشنی وجود داشت، سلطنت‌طلبان، مرکب از نمایندگان بورژوازی بزرگ، امرا و منتقدین در سمت راست انجمن جلوس کرده بودند و طبقه سوم مرکب از خرده بورژوازی، دهقانان، کارگران و پیشه‌وران در سمت چپ انجمن جا گرفته بود. واقعیت چپ و راست از این واقعیت تاریخی نتیجه می‌شود. راست‌ها همواره مبین نیرویی عقب‌گرا بودند و هستند که در مقابل تحولات مترقی اجتماعی، مانع ایجاد می‌کنند و می‌خواهند چرخ تاریخ را به‌عقب برگردانند. چپ‌ها نیرویی بودند که به تداوم انقلاب می‌انديشيدند، خواهان آزادی، برابری و برادری بودند، مبارزه می‌کردند تا دمکراسی برای آنان نیز معتبر باشد. آنها خواهان تامین حقوق طبقات تحتانی اجتماع بودند و به رهبری «روبسپیر» در روز ۱۰ اوت که بعد از ۱۴ ژوئیه دومین پیروزی توده مردم محسوب میشد و فقط به اهالی پاریس تعلق نداشت و مجموعه ملت فرانسه را شامل می‌شد، خواست‌های خود را به کرسی نشاندند. چپ‌ها عزل پادشاه را به تصویب رسانیدند. تساوی سیاسی را که اولین قانون اساسی از ملت مضایقه کرده بود برقرار کردند.

باتوفان همراه شوید

@TOTOUFAN

پاسخ به یک پرسش در شبکه تلگرام

پرسش: آهای مسئولای طوفان [توفان]! نمی‌دونین کارگرای ایران اقلیت جامعه‌ان؟ اکثر مردم همین طبقه متوسطن؛ همونایی که شما انگار چشم دیدنشونو ندارین. هی از کارگرای همیشه بدبخت دفاع می‌کنین؛ همون کارگرایی که تو جمهوری اسلامی هر روز فقیرتر شدن. جامعه بدون طبقه متوسط اصلاً معنی نداره. همه متخصصا، مهندسا، پزشکا و مغزهای متفکر از همین طبقه درمی‌آن و آینده این کشور رو هم همینایی سازن، نه چهار تا کارگر فقیر و عقب‌مونده. بابا، بسات این کمونیسم‌تونو جمع کنین.

امضا، سارا موحد- تهران

پاسخ: با سلام. شما نامه‌ای برای ما نوشته بودید. نه پرسیده بودید، نه استدلال کرده بودید؛ حکم صادر کرده بودید. چند برجسب چسباندید، چند نفر را «عقب‌مانده» خواندید و آخرش هم فرمودید: «بسات [بساط] کمونیسم‌تونو جمع کنین». خیال کرده بودید هر چه صدا بلندتر باشد، حرف هم بزرگ‌تر می‌شود. راستش را بخواهید، از املا و انشای نامه‌تان هم معلوم بود که چندان با قلم سر و کار ندارید. کلمات از دست‌تان دررفته بودند؛ یکی پایش شکسته بود، یکی سرش کج بود، یکی اصلاً راه خانه‌اش را گم کرده بود. ما هم گفتیم لابد نویسنده، بیشتر اهل فریاد است تا خواندن. برای همین تصمیم گرفتیم پیچیده ننویسیم. نه از سر ترحم؛ از ترس اینکه نکند باز هم به جای فهمیدن، فقط عصبانی شوید. ما اما از ناسزا شروع نمی‌کنیم. ناسزا، نان سفره آدم بی‌دلیل است. هر جا استدلال لنگ بزند، فحش عصا به دست می‌آید. پس بگذارید از همان جایی شروع کنیم که شما با شتاب از رویش پریدید.

شما نوشته‌اید جامعه را «طبقه متوسط» می‌سازد و ما فقط کارگر را می‌بینیم. همین‌جا اولین سوءتفاهم است. ما آنچه را شما «طبقه متوسط» می‌نامید، یک طبقه مستقل نمی‌دانیم. طبقه، جایگاه معینی در تولید دارد. یا مالک است یا با کارش زندگی می‌کند. این لایه‌ای که شما از آن دفاع می‌کنید، میان این دو معلق است؛ یک پایش این طرف است و چشمش آن طرف. نه به این دل می‌دهد، نه از آن دل می‌کند. طبقه، جایگاه معینی در تولید دارد؛ یا مالک وسایل تولید است یا با کارش زندگی می‌کند. این یکی اما نه این است، نه آن. یک لایه است؛ یک برزخ اجتماعی. پاهایش روی زمین است، اما چشمش به بالکن طبقه بالا.

قصه این قشر، قصه ترس است؛ ترس از پایین افتادن. نه آن‌قدر داراست که آسوده بخوابد، نه آن‌قدر تهیدست که چیزی برای از دست دادن نداشته باشد. تمام هم و غمش این است که مبادا یک پله پایین‌تر بلغزد. برای همین، بیش‌تر از آنکه دستش را به سوی هم‌سرنوشتانش دراز کند، گردنش را به سوی بالادستی‌ها می‌کشد. آرزوهایش را از آن‌ها قرض می‌گیرد، زبان‌شان را یاد می‌گیرد، لباس‌شان را می‌پوشد و دنیا را از پنجره خانه آن‌ها تماشا می‌کند.

از همین جاست که سیاستش هم شکل می‌گیرد. آدمی که هر صبح با کابوس سقوط از خواب بیدار می‌شود، شب هم به کسی رأی می‌دهد که وعده حفظ وضع موجود را بدهد. شعار «نظم»، «امنیت»، «ثبات» و «مالکیت» برای او موسیقی دلنشینی است؛ حتی اگر همان نظم، هر روز گلویش را بیش‌تر بفشارد.

تاریخ پر است از این قصه. آلمان دهه سی را ببینید. نازیسم فقط از جیب سرمایه‌داران بزرگ نان نخورد. پیشه‌ور ورشکسته، مغازه‌دار هراسیده، کارمند مضطرب و کاسب خرده‌پا، همه به صف شدند. هیتلر پیش از آنکه کارخانه‌ها را فتح کند، دل همین لایه را فتح کرد؛ با یک وعده ساده: «نمی‌گذارم سقوط کنید». ترس، بزرگ‌ترین مبلغ فاشیسم بود. در ایتالیا هم همین بساط بود. موسولینی را فقط کارخانه‌داران روی دوش نگذاشتند؛ هزاران نفر از همین لایه میانی، خیابان را برایش فرش کردند. سرمایه بزرگ وقتی رسید که کار از کار گذشته بود.

امروز هم مگر فرق کرده است؟ در اروپا، هر جا راست افراطی قد کشیده، رد پای همین لایه را می‌بینید. مردمی که از آینده می‌ترسند، از گرانی می‌ترسند، از بیکار شدن می‌ترسند، از پایین رفتن می‌ترسند. راست هم خوب بلد است این ترس را نردبان قدرت کند. یک روز مهاجر را مقصر معرفی می‌کند، روز دیگر پناهنده را، روز سوم همسایه را. اما هرگز انگشتش را به سوی مناسباتی نمی‌گیرد که این ترس را ساخته‌اند.

حرف ما نه توهین به آدم‌هاست و نه دشمنی با این قشر. آدم‌ها را نباید با دشنام شناخت؛ باید جای ایستادن‌شان را شناخت. جای ایستادن، نگاه آدم را عوض می‌کند. کسی که روی پله میانی ایستاده، بیشتر از آنکه به دست‌های پایین نگاه کند، چشمش به چراغ‌های طبقه بالاست.

حالا یکی هم پیدا می‌شود و می‌گوید: «جامعه را طبقه متوسط می‌سازد، نه چهار تا کارگر فقیر عقب‌مانده».

این حرف، از آن حرف‌هایی است که از دور خیلی شیک به نظر می‌رسد، اما کافی است کمی نزدیکش شوید تا پوکش معلوم شود. ارزش جامعه را با ویرینش اشتباه گرفته‌اند. پزشک و مهندس و استاد و برنامه‌نویس را می‌بینند، اما آن دستی را که کارخانه را می‌گرداند، برق را می‌رساند، فولاد را از دل کوره بیرون می‌کشد، راه‌آهن را زنده نگه می‌دارد و نان را به سفره می‌آورد، نمی‌بینند. کارگر را با فقرش تعریف می‌کنند؛ انگار فقر، ذات اوست. نه خانم! فقر شناسنامه کارگر نیست؛ زخمی است که بر تن او نشسته است. آنکه ثروت را می‌آفریند، الزاماً صاحب ثروت نیست. اتفاقاً تناقض همین‌جاست. اول باید کسی چیزی بیافریند تا دیگری آن را حسابداری کند، بیمه‌اش کند، تبلیغش کند، صادرش کند و درباره‌اش مقاله بنویسد.

کار فکری و کاری را هم بیهوده روبه‌روی هم قرار داده‌اند. این دو، دشمن هم نیستند؛ دو بازوی یک پیکرند. مغزی که دستی برای تحقق اندیشه‌اش نداشته باشد، خیال‌بافی می‌کند؛ دستی هم که از اندیشه تهی باشد، راه به جایی نمی‌برد. آنچه جامعه را پیش می‌برد، وحدت این دو است، نه دشمنی‌شان. اما اگر بنا باشد یکی را سرچشمه آفرینش ثروت بدانیم، آن سرچشمه از دل کار اجتماعی می‌جوشد، نه از پشت میزها و نه از پشت تریبون‌ها.

برای همین است که تحقیر کارگر، تحقیر یک طبقه نیست؛ تحقیر سرچشمه ثروت است. اگر یک هفته چرخ کارخانه، بندر، نیروگاه، پالایشگاه، حمل‌ونقل و معدن از حرکت بایستد، آن وقت معلوم می‌شود جامعه را چه کسی روی دوش خود حمل می‌کرده است. آن «چهار تا کارگر عقب‌مانده» که با تحقیر از آن‌ها نام می‌برید، همان ستون‌هایی هستند که سقف این بنا روی شانه‌هایشان ایستاده است.

برای همین است که می‌گوئیم این قشر متوسط یک طبقه نیست؛ لایه‌ای است معلق، میان دو جهان. اگر باد از پایین بوزد، شاید به مردم نزدیک شود؛ اما اگر نسیم از بالا بیاید، چه‌بسا چمدانش را ببندد و پشت سر همان‌هایی راه بیفتد که دیروز از او نردبان ساختند. این نه ناسزا است، نه حکم اخلاقی؛ روایت یک موقعیت اجتماعی است. حالا می‌بنشینید و برای «فرار مغزها» مرثیه

بخوانید. انگار همه ایران یک‌شبه چمدان بسته و رفته است. آخر کدام مغز؟ کدام فرار؟ آنکه برج دارد، بانک دارد، کارخانه دارد، رانت دارد، چرا باید فرار کند؟ مگر ماهی از آب فرار می‌کند؟ سرمایه‌بو می‌کشد؛ هر جا سود باشد، همان‌جا لنگر می‌اندازد. اگر هم برود، پولش می‌رود، نه خودش. فردا هم

برمی‌گردد و روبان افتتاح پروژه تازه را قیچی می‌کند. آنکه رفت، بیشتر از همین لایه میانی بود. بچه‌ای که درس خواند، جان کند، مدرک گرفت، اما هر دری را زد، دید پشت در، آشنایی نشسته است. فهمید در این بازار، استعداد را کیلویی نمی‌خرند؛ رابطه را می‌خرند. چمدانش را بست و رفت. نه از سر خیانت؛ از سر بی‌آیندگی. رفت تا مغزش را جایی بفروشد که نرخ داشته باشد. خیلی‌هایشان هم موفق شدند. پزشک شدند، استاد شدند، مهندس شدند. نوش جان‌شان. اما پاسپورت که عوض شد، جای ایستادن‌شان هم عوض شد. دیگر از پنجره تهران به ایران نگاه نمی‌کردند؛ از بالکن تورنتو و برلین و لس‌آنجلس نگاه می‌کردند. فاصله، فقط فاصله جغرافیا نبود؛ فاصله نگاه بود. بعد هم دیدیم چه شد.

هر بار بوی باروت آمد، بخشی از همین جماعت از هزاران کیلومتر آن‌طرف‌تر کف زدند. هر بار سایه جنگ روی سر مردم افتاد، در شبکه‌های مجازی هورا کشیدند. تحریم؟ بیشترش کنید. بمباران؟ شاید این دفعه جواب بدهد. دخالت خارجی؟ مگر چه عیبی دارد؟ انگار قرار بود آزادی را با بمب پستی بفروستند و دموکراسی از شکم موشک بیرون بیاید. عجیب هم نبود. این همان لایه‌ای بود که همیشه سرش بالا بود. یک روز چشمش به شمال شهر بود، روز دیگر به واشنگتن. قبله عوض شد، عادت عوض نشد. دیروز حسرت ویلای الهیه را می‌خورد، امروز حسرت کاخ‌های بورلی هیلز را. دیروز می‌خواست شبیه بالادستی‌های داخل باشد، امروز می‌خواهد شبیه بالادستی‌های آن‌ور آب.

البته حساب همه یکی نیست. هزاران ایرانی در خارج از کشور هستند که دلشان برای ایران می‌تپد و جنگ را لعنت می‌کنند. اما آن جماعت پسر و صدا، آن‌هایی که هر موشک را «نوید آزادی» جا می‌زنند و هر تحریم را «فشار لازم» می‌خوانند، عمدتاً از دل همین لایه برخاسته‌اند؛ لایه‌ای که همیشه نردبان را بیشتر از زمین دوست داشته است.

قصه همین است. بعضی‌ها وطن را دوست دارند، بعضی‌ها موقعیت را. وطن اگر نردبان ترقی‌شان باشد، فدایش می‌شوند؛ اگر مانعش شود، حاضرند از روی ویرانه‌هایش هم بالا بروند. ارتباط‌تان را با ما حفظ کنید حتی اگر با ما موافق نباشید. پیروز باشید *

توفان در رسانه



www.telegram.me/totoufan				*		کانال تلگرام حزب کارایران (توفان)
facebook.com/hezbekar.toufan					*	فیسبوک حزب کارایران (توفان)
twitter.com/toufanhezbkar			*			تویتر حزب کارایران (توفان)
www.rahetoufan67.blogspot.de	*					وبلاگ توفان قاسمی
www.kanonezi.blogspot.de	*					وبلاگ ظفر سرخ
kargareagah.blogspot.de	*					وبلاگ کارگر آگاه
www.toufan.org		*				تارنمای حزب کارایران توفان
www.toufan.de		*				تارنمای آزمایشی حزب

POSTBANK

bank code DEUTDEDBP 29

bank account No.: 396/8392680

IBAN: DE70 5507 0324 0839 2680 60

P.O. BOX 1138

D64526 Mörfelden-Walldorf

E-Mail: toufan@toufan.org

Fax: 00496996580346